

و من يتوكل على الله فهو حسبه

۷۹

چون که در تئو لا این نسخه نایاب بود و اکثر طالبان از فواید آن محروم بودند بدین سبب
حقیر نورالدین بن حیو خان و کریم جی

کتاب الشفاء جامع العیون

موسوم به
از شایع حلیفه

در مطبع حیدری خود از

کمال تصحیح تاریخ ۱۲۷۴ هجری قمری مطابق ۱۳۰۶ شمسی
ماه شعبان المعظم ۱۲۷۴ هجری مطابق ۱۳۰۶ شمسی



در بندر مشهوره بمبئی مطبوع گردید

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE6979

CHECKED 2009

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۹۱۶
۶۹۷۹
۶۹۷۹

ستایش و نیایش مرا حدی را که کاتب فصاحت بیان خرد و شوران از تحریر
بیکرانش چون قلم سرگردان است و منشی بلاغت نشان دانش خود پروران از تقریر
اطلائی و صفائی نیایش خامه قرار بریده زبان

قطعه

صانعی که کمال و غرور جلال	در ستایش زبان ناطقه لال
انکه کنه حقیقتش بر تر	از قیاس و کمان و هم و خیال
تقدس صفاته عن احاطه ترقیم الاقلام و تنزه دانه عن ادراک ذوی الالهام	
و تحفه درود بر آن عاقبت محمود که ایت فیض هدایت و ما را رساناک الارحمه للعالمین	
حرفیت از دفتر کمال او	

رباعی

آن مالک ملک شمع وین بود	شاف و قایق یقین بود
بر اوج پیمبری بود آدم	در تحت شری بقاء طین بود

CHECKED 1006.97

و علی اله العظام و اصحابه الکرام

اما بعد

من بچیدان خوشه چین ارباب سخن را که از جفاکاری سپهر سیه مهر نظم

لاله ساهم بداع تحت و در د	خاطر اشقه دارم و دل سرد
فرحت از من برخ نقاب کشید	ید من بر مراد دل نرسید
شاید نگوئی رخسار نه نمود	پیچ کاری ز فعل نا محمود
هرگز این غنچه دلم نه کشود	از سموم غم بباغ وجود
حرف خوانی ز لوح نادانی	مثل من نیست در جهان ثانی
در بهر کی شوم سخن آرای	منکه عیسم همه ز سرتای
از سر مصرع ار تو گیری حرف	فهم نامم کنی به بیچ شکر

هر به کام حجاب علمی بلده فتوح که بدیده تنگ نظران خورده بین شکل فتوح می درید
و چشم و انا دلان سخن آفرین صورت فتوح می نمایند فی مقابلیت فیض آئین که علم
بعل عالمان عظیم الشان علم بر آسمان اخراشته و خطم است دل نشین که عمل بعلم عالمان
رفیع المکابش مثل آفتاب را در خشتان حتم صداقت پیشگان راست گفتار شش میجره
آموز عیسوی و صداقت اندیشگان درست کردار شش چراغ افروزموسوی و مهندسان
دوریش از سمک تا سماک کاشف استار و مخفان دقیقه کنش از شری تا فلک
الافلاک واقف اسرار و شایان جاد و طرازش بتازه ادائی تغییر دل پاکان نموده و
کام عذاران سحر سازش به نکته سرای شکیب از دل قدیان را بوده و به کام سطوح شمع
جمال خوابش چراغ آفتاب شام بی اختیار بر زمین می اندازد و وقت طلوع مهر عارض
سیمین بر انش صبح کو بر انش می سازد

ربا سخی

	تو کوئی کشتان منده کوچه کرد باین کل کشته رنگین لباس	بهر کوچه اسن کلر خان ره نورد بهر لطف سنج و لطافت اساس	و در هر
		کلمات است که شاطر اسن سد سکندری تواند بست بهشتی بست کنج پر داریش برسد هم تواند نشست صحنش بدل کشائی چون چهره پر پرویان مهوش روشن ساز دیده آید شاکش لعل سائی چون زلف مسلسل مشکبویان دل کش دست انداز کردن خورشید لطافت انبار اسن چشمه کوثر آب داده طراوت اشجارش ابواب فرح بر روی نخل کیان کشته	
		بیت	
		زهی صفای عمارت که در تماشایش بدیده باز نه کردد نگاه باز دیوار و نور خوانش دوستان محبت اساس دقیقه شناس که هنگامه موافقت کرم میداشتند و تخم مصداقت در مرزج دل میکاشند بر آن آورد که با اجتماع مکاتبت مرسوله که بخد مت بزرگان و عزیزان اتفاق افتاده بود پردازد و بترتیب مرغوب جمع نموده کلمه استعجم سازد که هرگاه کردش دور در و از چون حرفه خود از بسط اسرار پائنا طاق قرب حضور دور کرد و اند در زمان مفارقت یاد کار می بها فدا این قلیل البصاحت بحکم واجب الاعطاف بر همه را فراهم آورده این کتاب را بمنی بحامع القوانین نموده بچار فصل مرتب ساخت و بطالت کلام که یاد از تکلیف تمام میداد نه پرداخت	
	فصل اول در مکتوبات فصل دوم در رقصات فصل اول در مراسلات تهنیت آمیز فصل دوم در مکاتبات تحریرات فصل چهارم در آداب و القاب	فصل اول در مکتوبات فصل دوم در رقصات فصل اول در مراسلات تهنیت آمیز فصل دوم در مکاتبات تحریرات فصل چهارم در آداب و القاب	فصل اول در مکتوبات فصل دوم در رقصات فصل اول در مراسلات تهنیت آمیز فصل دوم در مکاتبات تحریرات فصل چهارم در آداب و القاب
		و خاتمه کتاب	
		اگر چه نظر بر رعایت مناسبت آن بود که آداب و القاب را داخل فصل اول می نمود لیکن از آنجا که باعتبار قول هو الا اول هو الا اخر اول به اخر نسبتی دارد و فصل آخر مختصر تر است	

و بر تقدیر نظر انداخته و لیدر در مکاتبت صغیر گریه ناکه میر است التماس از هیچ نقضی نمی پرسد و محتوی رسالت
 صحیح نفس که از خطا بعین عطا چنین در ابرو و نمیکند دارند و از بهر کمال خوبی را بر نیز ندارند است
 که بمقتضای خواهی کلام خیر الانام بیت
 انسان مرکب من الخطا و النسیان
 بقدر وسع در اصلاح کوشند اگر اصلاح نتواند چو بوشند

مکتوب اول

بجناب ارشاد و اب قدوة السالکین زبدة المعارضین ایما نه حضرت محمدیت مقرب لباط احدی مقبول
 بارگاه همچون میان شیخ پیر محمد زعین بخش سکون تحریر یافت بیت
 طرزد و دارم که خاک بقدم طویای چشم سازم و عبدم
 کمترین عقیدت کرنین خلیفه طالب العلم و اب تسلیمات متقدانه و ادب کورنشات نیاز مندانه
 بجا آورده بموقوف عرض ماشیه بوسان لباط فیض مناط الحمن هدایت موطن ان قبله ارباب تحقیق
 و توحید و کعبه اصحاب تدقیق و تجرید مخزن لطایف النسیه معدن معارف قدسیه کریم الاخلاق عظیم
 الاشفاق حضرت پیر دستگیر دالند ظلال جلالة و افضاله میرساند اگر چه حکیمیت مولوی جامی بیج

بیت

نه تنه عاشق از دیدار خیزد بساکن دولت از گفتار خیزد
 این مددی جان نثار از مدت بسیار از روی پادشاهی سایان آستان فیهن نشان که اکسیر
 مس وجود و فردغ بخش سجود است فوق الحد دارد لیکن

بیت

ز لبش بکلب غم من لاغری کردم تنم چو کاعده منکر کشیده می ماند
 قطع مسافت بیدر ادشوار دانسته از حصول این دولت فیض وصول بهرست حرمان است
 و علاوه این حالت پر تلاوت اکر این شکسته بان مدت یکسال بسبب از ارشیم که از هر روز می
 شعله آتشین سر بر میرزد جانبی داشت که بر بر کس مباد بران چکس میفرا و از حد الله در میو لا توجه است گریه جان

که یمن بسیار این خاک رسه را پاکسار بود سیلاب چشمی زایل شده اما از بار غبار چشم که
تا حال بایل به تیرکیت سبکه سن نگزیده مع هذا

رباعی

۹۰ مر

مهری نه که از عشق به پریم من بختی نه که بادوست در امیزم من
دستی نه که با قضا در اویزم من پای نه که از میان بگریزم من
در نیجورت بمقتضای فیض عام ان سبله امام امیدوار است که اگر آفتاب لوتجه خاص در باب این
ذره عقیدار تا بدیهه آئینه از کبر و ابصطراط مناصب باید

مصرع

یک نظر فرا که حشمتی شوم ز اسبانی جنس یکسو که شید بدایت براج و دریای خفا موج در موج

مکتوب دوم

کبرای خدمت فیض موهبتی تیران عظیم الاثمان مجمع الفضایل منبع العواضل مرشد کامل مودتی آگاه دل
حضرت حافظ جواد الله ظل کماله و نواله مشتمل بر استغاثی جرمیه فاستدعای رفیقہ کرمیه تحریر یافت

بیت

توئی مقصود که مشغول غنیم توئی معبود که نزد یک وزیر
ای عطا پاش خطا پوش ای جرم بخش عذر بخش ذره عقیدار که تا این مدت خود را بار
عالمیض فرا باد ضمیر فیض ابادان قبل مرشدان ان راسخ الاعتقاد و کتب مستغنیان و اثنی الا نقیاد و ملائ
نه آن بود که در آدای لوازم فدویت که لازم عبودیت کنان عقیدت اندیش و طریقه عقیدت اندیش
عبودیت کیش است تصویری راه یافته بل از رکذ کمال الفحال اینکه وقت آمدن از سخاوت اندو را
حضور موفور السیر و رخصت شدن توانست که حقیقت حال خود را فکرم آرد

بیت

یاد تو شب و روز قرین دل است	لطف و کرمت کوشه نشین دل است
از حلقه بند کیت سیر و نرهم	انفجاس در کنین دل است

ضمیر را که عقیدت کین هیچ سعادتی به ازین نمیداند که خاک قدم پاک را که طوطیای دیده
 الوالابصار است سرمه چشم خود کرد اند بکلمه آنکه اگر آفتاب تابان ذره ییجان در با کرام شاد
 نماید چه دور و اگر سلیمان زبان مورچه بزبان را آسیم یاد فرماید چه مقصود امیدوار است
 که در مادی رفع ندامت این سراپا ملامت نوازش نامه فیض آموذ عزیزین بمهر خاص که
 چشم سرمه ناک شاید مقصود تواند بود شرف و رویداند که این مسکین بی تکلیف سرافرازی فلک
 رساند و شادان و فرحان باز بخدمت باریافتگان حضور ایدیت که شود لطف و کرم در شان من
 جاده طاعت دید غنیان من

سایه بلند یایه بدایت ارشاد تا یوم التناود مخلصم نام باد بجزمة النون والصاد

مکتوب سیوم

در جواب عنایت نامه فیض شما به قبله از باب فضایل و کعبه اصحاب فاضل حضرت میان
 جو زینت بخش بل کرام تحریر یافت با معی
 که شاه فقید به کد اس به کند و در لطف نظر به بیمنو اس بکند
 از دست کدای میو نماید هیچ - جز آنکه بعد حق دل و عانی بکند

ذلت و تبسی صفات ان جمع فیوضات سبحانی منبع فیوض علوم روحانی کاشف و قایل
 معقول و منقول و اقف حقایق فروع و اصول مقتدای کاروان منازل تحقیق پیشوای رهروان
 مراحل تدقیق مهربان سراپا لطف و احسان فیض بخشای عقیدت انما این عبودیت کرامی مبدایت
 فرامی عبودیت کرایان عقیدت انما باد کترین فدویت کترین خلیفه طالب العلم لید از ادای
 تسلیات و کورنشات بی پایان معروض سعادت اندوزان حضور موفور السرور می کرد اند
 که بور و سرافراز نامه نوازش نمود مشتمل بر اطلاع مانده بود معقول درگاه ضمیمان محمد که مرقوم
 قلم فیض توام گردیده بود چنین نیاز بسجود و محب و حقیقی سود قبله کالامیان ابو محمد خود را و عدم
 اخلاص و پیش کرفتند و بی آنکه به بنده خبر شود لاطالب العلمی تعصبات رفتند و پارس سخن خود نگزیده

توراد و حضوری را بر باد دادند و ابواب غم و الم بر روی دوستان همدم کشادند و تشاقان
 بکشد و بیکجیت زار و شستند و مهاجرت گذاشته نرود غایب باشند و رشته موصلت مخلصان صمیم القلب را
 لسته با آشنایان جدیدی محامه موافقت کرم ساخته و نظر برین نکرده اند که در محبت و صداقت
 بجا و زبک نقطه محنت نشین و صورت صداقت دیدار است غرض که حکایت شکایت افزونتر که
 که باین مهربانیهای انصرفت از خدمت فیض موبج جدا شدند و تحریر قلم نمی کجند و بمنزله بیان نمی ننهند و اما حکیم

بیت

خواهد این چنین از سر و لاله خالی ماند . نیکی همی رود و دیگری همی آید
 در زلفن ایشان بر دل فیض منزل که نمونه لوح محفوظ است غباری نخواهد نشست و شرح و تفسیر طای
 بی نظیر مقبول گویند میر سید حسین نواز اند مرقدہ نقل برداشته مرسل است بنظر فیض تر خواهد
 گذشت حقیقت این بود که عرض نمودن لکم ممدود بحق ملک اودود

مکتوب چهارم

فواق نامه جان گذار بخدمت یار و نواز سر ایا نانو انکارش یافت بیت
 حسن تو همیشه در فزون باد . رویت همه سال لاله کون باد
 تا و سکه مشکبار عالیه مویان نازنین تسکین بخشای خونین جگر آن سپهر نیمه و صفه رحله صوفیان
 زهره چین رشک افزای مبراست بهار جمال انظار و ت بخش گلشن آمان و امانی نصارت
 ده حدیقه عیش و کامرانی کللونه عارمن خونی خنان چهره محبوبی سواد دیده و داد و شرمه
 اتحاد مقبول ایزد جهان افرین میان شهاب الدین رنگ افزون کل و ناله اموز طبل باد
 بعد از ادای مراتب سوز و نیاز جانده پی که آتش انداز کا شانه دانش و کسیت با ظهار حقیقت حال
 ران بچران می پرداز و دل از شداید ایام حرام غالی می سازد و جانان با نفاست سرور رفتار که
 در چنین رعنائی شاد است و بان سبیل گره دار که بصدریایی زنجیر کردن آفتاب است و بان قوس
 سحرین که عجبته صدای من و آمان دل انگیزی از آره کشیده و بان نرگس مست نیم خواب که در

سایه چتر مشکین تکیه بر کل زده و بان مژگان غنچه کیش که ناوک سینه امید است و بان خال
 مشکین که مرونگ دیده خورشید است و بان دمان غنچه این که راه اندیشه در و کم است و بان لعل
 شکر خند که پیوسته چون گل صبح در تسم است که تا از بزم وصال مانند قطره در بیرون شده ام قائم چون
 پلال ابرو است از غم خمیده و تنم چون موی زلف هزاران هزار هیچ و تاب دیده از بار که این نامه
 بر من چون قطره با قدم بر آید و دم چون لب بی با حد است آه و ناله و ساز و کوب بر شکم چون صیحت جایت
 او نیزه کوشش های کشته و دو د آیم چون زلف مشکینت بر ماه ناله زده باغبان قضا و قدر بتال وجودم
 را در حدیقه کیتی نگر چهره باد صحر فراق پر زده و چمن غراز روزگار ریاحین چشم را از چشمه عم آید
 که غنچه سر بسته دم از نسیم نوبهار می کشاید و چمن طعم از گریه انزاداری بخنده سخی کبر آید

بلیت

ز جوش کربه اشکم گشت کلگون شد از مژگان من فواره خون
 چشمش آسمان مستود و زمان محمود که خاک آستان دولت نشان را طویلی چشم سازد و
 سینه محنت کشیده را از غم دام جدایی پذیرد از دودل غمدیده یوسیده قاصد و پیغام غم محبت
 رو برو سر آید و زبان اخلاص بیان حکایت فراق و داستان میسایان اشتیاق تفصیل و ادانماید

قطعه

تو باستی از غم و حسن بدو شری	من از حیرت کنم خود را فراموش
بمنوه بشکنی مهر دما غم	کنی کو یا چو چشم خود در با غم
بگویم قصه سنجابی خویش	بخوانم نامه بی تاب بی خویش
جوابی بشنوم زان اهل سرباب	که از بزم وصال بهره می یاب

مثنوی ششم

بدست سرای متری بی پوست صادق الوداد میان محمد مراد محالی که فرستاده بودند بر سند تحریر است

بلیت

... ز می سعادتمند کسی که یارشش آرد یابد کند ز بند غم و محنت الم آزاد ...
 یک نیز کلام مقبول الانام کل کلام معانی بلیل شاخار نکته دانی شهرت رسیدن سخن ز می بهار بوناست
 نکته بزوری زاد الدعوه و قدره و رفند و ایام محبت کیش مستهام کمانی که خجالت ده ابرو
 بهوشان دلارام بلکه طالع مثال انگشت نمای خاص و عام بود در سانسید و خاطر این حلقه بکوشش را که بگوید
 بجزان بدف تیر حومان بود و اندک را سار کینا کش خزن و طالع سبکدوشش کرد انید

ملکیت

بسی سر بلندم ز احسان دوست . دل و جان من هر دو قربان او
 قسم با سیم پروردگاری که رشته جان در قبضه قدرت اوست اگر این گوشه شین تراویس
 حرمان در مقابل این عطیه مرضیه تیر قات ناتوان را کمان سازد و رواست و اگر بیدان وفا
 در آمده بسی سر قربان نماید بجاست تا قوس فرج بچرخد و کار نک بر صفحه زرین چراغ برین بیاورد
 و عطار در قم رد و قبول بر خفته چنین اهل زمین ثبت نماید توقع که سهام آردی آن افضل الکرام بود

مرام مقارن ماف

مکتوب ششم

در جواب پر تکیه عبدالعزیز تحریر یافت ملکیت ادب تاجی است از لطف اعلی
 بنه بر سر برد هر جا که خواهم

مکتوب بجهت اسلوب آن نادر العصر سرورق ننخه انحصار مجموعه و فاد و خلاص مشتمل بر اصلاح
 پر سی قصد طالب علمی قضات که بعد انجام ایام شب برات صورت بند و رسید خاطر را قرین
 اصناف مرتب و شادمانی گردانید اگر چه این کاسد فاش امتیاز سفید و سنیه ندارد اما بهر حال
 باین مشتاق سوخته فراق کم بیش بر حرف دوستانه که بعضی ناقص خود معقول می پندارد نظر نموده بی
 تکلفانه بقم می آرد و آن این است که طالب صادق که ظاهرش هرگز باطن است بمعنای کلام
 اخیر الانام اطلبوا العلم ولو کان بالصحین تارخ شدت غربت بر خود نه پسندد کج مطلوب بر نداد

و تا غلام وار که خدمت بر میان جان نه بندد و امن مقصود فرا چنگ نه آرد آری تا شمشیر از
 نیام بر نیار و در معرکه مردان سرخرو نماید جان اگر موجب خبر خیر البشر الشکر و مسیحة الطغیر
 زیر دستی یا پیاال از زاویه خمول سروا کرده شداید سفر را که صورت سفر دارد بر خود نکرند بیدار
 بچشم کسب جمال بالادستی بر انبای جنس خود نه بیند برادر حکم آنکه تا این کس تیروار از قوس
 خانه بر بخت بد ف مراد سر نه بندت

بسر رفت مبارک باد سلامت روی و باز آئی

اللہ تعالی آن یگانه روزگار را از دست اخلاص لکات دور و وار که دفتر جمیعش اینست بر کنار
 داشته بقلمی که با وجود خرج ترقی پذیرد رساناد و بعمل آن در زمره مقبولان خود گرداناد

ملکوت مقیم

در شکایت سپهر و استغای نامه محبت شامه تحریر است

رباعی

با که چه پاشکسته بصحرای شسته ام	اما از آب دیده بذریا شسته ایم
آشسته صدمه زار که دورت نیز عریض	مانند در دورته میانشسته ایم

بجویم صداقت پذیر آن یگانه آفاق مجمع اخلاق میان شیخ اتحق پوشیده مباد و دستدار سر با
 شارازان باز که از بساط اسباب حضور دور افتاده است دست برد پیل پیل و در سیم پیشه فرزند
 بند منصف به شکر شکست داده هزاران هزار اسب جور و جبار جان ناتوان تا خسته ابواب رخ
 و عنابر دل نا شکبان کشاده پیاده وار سر اسبه سخته در می صورت اگر سیم عبر شمیم توجه عظیم گشت
 زار امید مشتاقان ترار و زحاطر مخلصان قدیم را چون کل شکفته گرداناد بر آینه بازی محبت گمان
 صمیم قایم ماند مصرع نشانان چه عجب که بر نوازند کد را تا رخ بنظر زمین و زبان
 از تاب آفتاب درخشان باشد بطنایات میانیات ایند سبحان شمس بخت و آرام رام باد

باب هشتم

بهاریه که بموجب فرمایش عمر بنی قلم آمده تحریر یافت

ملیت

وقت که گل بر گلند پرده ز رخسار ز انسان که ز فالوبس چراغی بدرآید
از آنجا که باغبان قضا و قدر چارچین کیتی را بر شحات محاب مکرمت بگلهای متنوعه زیب و
ازین تجشیده سیراب گردانید آرزو دارد که حرفی چند در وصف شاید آن چمن و شکفته جبینان
کاشن که غمزدگان را سرمایه بخت و نشاط و اندو بکین خاطر آن را پیرایه مسرت و انبساط است بر
روی قلم آورد بر خدیقه سیرایان بهار معانی و نغمه سنن رایان و در جواب محبت و صداقت پناه نصیحت
و سنا که مقبول بارگاه رب غموز میان عبدالشکور پورشج نور ممتول بلده فاضله چون پور مثل
بر جفاکاری سپهر شکمش و دل آزاری دور جو را ندیشش تحریر یافت

بوز و در قیحه شوق امود که بعد از مضای مدت کثیر مصحوب شیخ مسعود نگارش یافته بود اگر چه
در بادی النظر دل خلاص منزل و امسور و در مینج ساخت اما بمطالعه حقیقت حال آیتان که با وجود
چندین نگاروی بود روز اول است در کرداب اصطوب انداخت یعزیز سر ایا دانش عمیز
از که روش کرمون دون پرست و ناخار که دانا بکر و حیل اش گرفتار و نادان را بار غلزار
است نمیزان حرف زد که درین روز نامه بازار نادانی و ناقدر و ایلست پت فطر تان کج نهاده که
از غایت نا فهمی فرقی میان من و عن نمیدانند بر خشم کسب کمال سر فطاس می کشند و بلند و صلا کانا
والا نرا د که از نهات دور بینی سر نوشت انجام را از نامه افکار میخوانند بجای آب زلال جام در دامن می کشند

قطعه

اسب تازی شده مجروح بر زیر پا لدن	طوق زرین همه در گردن خرمی نیم
آبله ناز را همه شربت ز طاربت قند است	قوت دانا نه از خون جگر می نیم

معالمی گجاست که معده فاسد زانرا از اضطرار فاسده و اوصاف ذمیمه پاک و صاف نموده
با صلاح آرد و نوشش دارد و گو که در از الله و بعض نادانی و ناقدر دانی سپهر بهر اعجاز عیوی بکار

بر در بهر حال مقتضای دانش و کمال آنست که تا تمام ایام زندگانی همه وقت بکشد و پیشانی
در عیش و کامرانی باید بود و کل خار غرت و عمرت را کاشته باغبان حقیقی انگاشته لب
چون چهره نباید گشود بمیت

بر در و صاف تو را حکم نیت دم در کش که آنچه سابقی ماریت عین الطاف است
الله تعالی بر ارباب عالی رساند و یاد و دستداران راسخ الوداد را از ضمیر خلعت تصور بر آید
بیکانه کارخانه تقدیر فراموشش نگرداناد

ملفوظ نهم

بخدمت فضایل پناه فواصل و گهگاه شیخ آمان ان کشتل بر رسیدن ابیات تازه مضمون و
سغایرش دوست صداقت شون تحریر یافت نتایج طبع صافی و ذهن واقعی آن صورت
والا عالی و منسی شناس مهورت که دانشوران نکته پرور را محکم است قابل و نکته پروران دانشور
را می یادی است کامل بخت افزای دنیای عزیز و مسرت پیرای جانهای اندوگین باد بعد از از
لوازم شوق که گذارش و نگارش نمی پذیرد و در معرض بیان جانمی گیرد مشهور و ضمیر فیض آن متوجه
بیت دو گونه رنج و غداست جان مجنون را بلای محبت لیلی و فیرت بسلی
بن کن بصر که داستان آتش زیر عشق تحریر و در نیاید و این نایره شعله غیر تقدیر را نشاید

بیت

قلم نکلن بیای ریز کاغذ سوزم در کش حسن این فیه عشق است و در دفتر نمی کجده

ملفوظ دهم

بخدمت کزای خلاصه خاندان اصطفای اقاوه و دوستان اوصاف پناه حجاب میرید هیه العده
بل کرامی تحریر یافت بنمیز نیز خود رسید نظیر آن زینت افزای نخل سخن و رونق بخشای
مضامین نو و کهن بمیت

نگاه آموز چشم پاک بنیش چراغ افروز برزم افزونیش

نک جوان اهل بیت مردک دیده غالبیت مبدع قوانین مروت مختص آئین فتوت مجمع الاخلاص
منسب الاشفاق اختر فیروز نجابت گوهری نظیر درج نجابت واضح و لایح خواهند بود که ممول
مرد و بیعت افزای اینک بعد از اتمام ایام ماه صیام که وعده بعیدیت کلمه احزان نبی دستان
صورت و مینی را بعد از مروت لزوم رشک گلستان سازند و سلسله عنبان بزم نشاط و
شیرازه بند خمر عهده بساط مکر و نذر رما عی

ای آمدنت باعث آبادی ما	و اگر تو بودی ز مرز شادی ما
مارا چه بود که تا نثار سازیم	آزبان سیر تو باد آزادی ما

اگر چه در جام منی دیده بوساطت باهره نظیر بر روی شاد مقصودی کشاید و دلی عذبه نیست
معانقه جهانی و مشغله روحانی بنماید لیکن حکیم انکه

بیت
وعده وصل چون شود نزد یک آتش شوق نیز تر کرد و دوس
دوستدار سر ایشا از غایت اضطراب در پناه راه انتظار مصرع
چون کوشش روزه دار بر آید اگر است مسبب حقیقی زود تر لطیفه برانگیزد که حجاب نامه
و پیام از میان بر خیزد بیت
بیو جان قطرات برب شوق و در تو دیر آمدی چکید انیک
کاغذ تمام کرد دید و قلم انبیا رسید و سر نشکست

مکتوب یار ز دهم	مهم سوم
-----------------	---------

گلزار نیکه دانی پوشیده مباد که در بوقت خوش و موسم دلکش که نیم عجز شمیم و طراوت
بخش تو باو بامی رنگین است و خسرو کل بعد از ناف و نخل برخت چمن نشسته و سرو با هزاران تدریس
چون فادمان مکر بسته با جان غم آلود لبان حال انقباضه و انقبوده

بیت

غروب در باغ میک پای سادست نگر بر کاب تود و در کوبش پای و کر
 و نموسن کبود پیوسن با پر از ان زبان شوق و نیاز در کفشکویت
 در برش سوغ ناز بیت بسی خوشنا حمزه بطرستم عشوه برنگ جفا
 دلا خونین پیاله باداغ دل مقدره حب حال خود را در جتو بیت
 بر آب است ز خون حکم پیاله ما دم نخت چنین شد مکر حواله تانا
 و مگر کس بخون وارتشاشی لیلی گلزار از دور چشم کشاده این نکته موزون بلسان وقت بیرون آید

بیت

باز ای که در سوز و کد انیم بی بی بیداری کشبها که در ازم بی بی
 و سبیل شکن با وجود چرخ و تاب از عتاب کل درد عاکداری بیت
 از بهر دغ چشم بد از روی خوب تو سیار اسپند شود بحر آفتاب
 و سخن بهیم بدن تلانی لوازم آداب جان بسیاری آدا نموده فسر
 باز ادم که سجده ابن خاک پاکم کمر طاعتی قضا شده باشد او اکتم
 در چنین جن نصارت آکین بلبل ترانه سازم اهل آرزو مند در سوز و کد از و از خوشی کل سراپا
 ناز با جان مستند سخن پرداز بیت

تامل تو مرا به نماید از لطف که آن هر کس و انجاس اند برای منت
 کاهی از بهار وصال بار و امن دامن گل غلبش حمیده و کجای از باد خزان فراق صبح وار
 گریان دریده و ساعی جام دلش از باد و سرت و نشاط لباب و دمی جان غلبش از غایت
 بهوشی بخت و بساط را در طلب و زمانی چون گل آشفگی هم آغوش و ترجم گویان و خطه
 چون غنچه باتکلی و در جوش و عشق جوان بیت که رباعی طبع زاد آن مجمع مروت و دار
 منبغ فوت و اتحاد که بر چهار مصرع عشق چون اربع عناصر حکم مساوات داشتند همگانی
 که از نظم و نثر تعلی مانند نکته انتخاب بر کنار بوده فرو میکز زانید این بحر نوان بیت الحزن حداد

و منهای راهدوش شادمانی تازه و هم آغوش کامرانی اندازد کرد اینجی بیت
بهاناد آندوست کو دوستان را غذائی دل و راحت جان فرست

رجا که هم برین آئین خیانت طبع مخزون با شارت تازه مضمون که از قلم مریم شکم آن بمقبول بارگاه
بیچون سرزند لازم شناسند سخن پنا چون دوست محبت کزین محمد این بجهت ممالی خیز قطعه زمین
که در سرکار فیض آثار صدر رفیع القدر دارد دیگر ای خدمت میرسد یقین که در انجام کار آن یکایک
روزگار این دوستدار سراپا انگسار را برین نیت بشمار بقور خواهند فرمود
بود تا خاطر از فکر سخن شاد در تو با و من اهل سخن باد

مکتوب دوازدهم

بخدمت نقابت و اقبال پناه نجابت و اجلال دستگاه میر سید مظفر امین پرکنه انوپ نکر
مشتمل بر استدعای واکداشت غله محصول زمین پروانجات

مکر بر یافت بیت

شکر فیض تو چمن چون کندهای بهار که اگر خانه اگر کل عمر پرورده است
پیوسته منذ دولت و اقبال و وساده محنت و اجلال بوجود منبج الحمد و آن مشفق مهربان
بکرم عظیم الامشان میر صاحب زاد الله عمره و قدره زیب کیر زینت پذیر باد خیر اندیش جمیعت
کیش خلقه طالب العلم لب ازادای آداب التلمات بندگی سمات خود را فریاد خیر صافی پذیر سعاد
اند و زان حضور موفور السورسید هدای که چه این فدوی باستماع خویمیهای ذاتی و صفاتی آن طواف
مهربان غایبان از روی ادراک ملازمت سراپا بخت در سر دارد لیکن بموجب آنکه کل امر مرید
باوقاتها حصول این دولت فیض و حصول الموقوف بروقت دانسته بدعای واجب العرض و غیر
که چون قبل ازین رفت و ابانت پناه شیخ محمد امین از رکیز غنم وجه کفاف متعلقان باین کترین
سند مواریثی یک زمین که در سواد موضع رسول آباد بشمار رضا مندی مالکان همه خاص باین
قلیل البضاعت عنایت نموده بودند چنانچه محصول کفصل در ایام کالی ایشان بواسطه کان این

پیشانی رسیده بود بعد از آنکه این چندان از غایت شوق کمال علم با اعتماد و مهربانی بحال
 عالمان حال و استقبال که البته تعقد بحال بیکسان شکسته بال خواهند نمود و بمقتضای دریا و لی آب
 از لب تشنگان برخواند گرفت بندید سفر که صورت مقروار و بر خود اختیار نمودیم در آن اشنا
 برکنه مرقوم بقدم محبت نروم میرها حب رشک چمن کردید از آن باز با وجود فیض عام آن خیرالام
 از حصول زمین مسوره بان جماعت نان طلب جان بلب یکدانه نرسیده
 هر چه بیت اقامت با سازی اندام است ورنه تشریف تو بر بالای کس کونایه بیت

فیض سال بیکسان سلامت اگر چه از خبر خفت اثر خفت شاقه فقر و فاقه متعلقان روزم خوش بچران
 جانکه از و ششم چون روز قیامت در ازت بکن لشکرانه اینکه بار یا فکشان حضور مقتضای و فور میرها
 غله فصول باضه را بجای محظوظ امانت فکاه رشته اندر طب اللسان و عذب البیان می باشد

بیت

چه رسم دوزخ است را که دارد چون پوشتین چه پاک از موج بچران را که دارد فوج کشتبان
 الحال این شکسته نایبم بهمال آن بنده کمال امید آن دارد که غله مرقوم محظوظ را حواله مالکان
 موضع مسطور نمایند که آئیده را نیز متر صد تو جهات کریمه و مر بیان این مشق مهربانست
 زمین و آسمان تا بره اریست بدینا نام نیکو یاد کار است

مکتوب سیزدهم

در جواب دوست اخلص اثر بچران برابر ابوالمظفر ترغیم یا بیت
 نیم یک لحاظ از یاد تو خاموشش فراموشی شده از ل فراموشش
 هجوری صوری و موصول منوی که به تقداد نحاس اخلاق آن جمع الشامل محمود الفضایل طلب
 و عذب البیان می باشد اگر شمه از خوشش و غروشن باطن محبت موطن بحوض بیان آرد بر تلمین
 روی قلم ترکی پذیرد و شعله آتش بنامه در گیرد

بیت

ز شرح شوق آتش در پر ریح الایمن افتد اگر غم نامه بجز تو برسد به بال
 لهذا جام دل تو در منزل را که از باده شوق و از روی ملاقات بخت سامت و مقلات
 فرحت آیات آن نوینان چمن اقبال مالا مال بود از زیرش و ترویش باز داشته بمطلب پرداخت
 که بطلایه مخون خلت مشون رقیه الوداد و خاطر مضطر را که بوصول مرده خبر خیریت امیر الخرابیه مرده
 و فوت روز شب اگر طلب بود به دست مرست تازه و هم آغوشش نشادمانی می اندازد دست

مصیرغ

ای وقت تو خوش که وقت ما کردی خوش یقین است که آن برادر بجان مرا بر آید بجای
 سخن لغزین پسند از شغل حق عربی و انشا که مرد و رفیق موافق آمد خود را معطل نخواهند داشت
 و تجلیل درستی خط که بر خط مهرشان زهره جبین خط نسخ کشد در مشق شب و روزی خواهند انگاشت

بیت

کب کمال کن که عزیز می جهان شوی کب بیکمال بسج سیر زد عزیز حسن
 اگر چه بآن عزیز سراپا دانش و قیودین ماده حرف زدن حکمت بقوان آموختن است لیکن
 بمقتضای دل سوزی که نمره اتحاد منو نیست نمیکند اردو کشتن کشتن برین میدارد

می تراود چکنم آنچه در آوند دست حکم آنکه اول نامه انشای محبت و اتحاد باد و ستار
 صادق الوداد است توقع که توانی و توانم بر محبوب ایندگان این حوالی تحریر مکاتبات بخت
 آیات مرست سافر ای خاطر مستحقان خواهند بود و چین عیش و عشرت به سیم عنایت رب العزت

شکفته در بیان باد مکتوب چهارم

دو جاب فضایی مرتبت قواصل فرکت خلاصه خاندان مصطفوی لغاوه دودمان مرثیوی
 باعث آرام خالصان خیرخواه میر سید عبدالستار بر استعدادهم اظهار لازم اخلاص و تقف
 تحریر مکاتبات مودت اختصاص ترقیم یافت طبیعت

مرده اید که در باد صبا باز آمد بد بد خوش خبر از شهر سیاه باز آمد
 ز کین نامه که از حسرت آب و رنگش کل بر خود می سجد و از فیض رایحه مشکبارش بلبان چمن
 یک رنگی را دماغ شوق خطر آموذ کردید در شکفته ترین زمانی و رود نموده طراوت افرای بوستان
 بوستان کشت و آنچه در باب عدم تسلیم بر اسلاط مرقوم قلم تلطف رفم بود معلوم نمید و سخن بنام
 ملازجاکه در تحریر تمهیدات ریسمیه و مطارحات عرفیه از بارگاه محبت و مسنی بر اصل و در افتاد و است
 خاطر صداقت ماثربخواصدت روحانی که الفضل جهانی مانع آن نمیکرد و گفتا کرده باین منی سازد
 و بآن غیر و از د بلیت

رسول و قاضی پیرایه نامه حاجت نیست که در میان من و تو همین من و تو بلیست
 اگر چه دین ایام شدت انجام از غایت بی برکی غنچه وارد دل تنگ و از نهایت بیوایی بخت
 مخاف در جنگ بوده سر سخن سرائی و خامه فرسائی نداشت اما بجهت عدم حمل بر بنیان حرفی
 چند از سراسر ایملی خاطر بهنج غور سندی قلم آمد امید که خادم دیرینه را تقویم پارینه خیال نکرده هم به خیال
 با صد از نا محاجات بهجت اشتغال لنگین بخش خاطر مسکین خواهند بود تا کل لغز ناموز بلیل و بلیل بنگاه
 افروز کل است گلشن دولت و اقبال و چمن فضل و محال نصارت بخت ای بهار و روزگار باد

مکتوب یا نذر وسم

در جواب مکتوب بهجت اسلوب محمد یعقوب مشتعل بر استعدای توجه آن محبوب الطوب
 در باب حصول مطالب مرغوب تحریر یافت بر مطالبه رقیه الاخلاص این
 مخلص سراپا اخلاص را از غم دالم خلاص داده سرمایه بهجت و شادمانی را بنیاد نهاده
 توجهات کرمایه غائبانه بحال این شکسته بال مبدول داشتن و معدن محبت و اتحاد شیخ
 الهیاد بهجت حصول سند نوبه کما شستن یاد از عطف کمال انحراف آبال میدد جزا کم الله خیرا

بلیت

ای در جهان بابشی باقبال جوان بخت و جوان دولت جوان سال

آری غیر از ذات فیض رسان در آن شهر ناپرسش است که این پذیرفته باحوال
سیکسان نماید و در انجام مهم ختمه دلان سی خصمانه فرماید بحکم **مصع**
در خانه اگر کسی است یک حرف بس است احتیاج نیست که صحنی از اظہار خطاب بیکبار در

بیت

آغاز کرده بر سانش به استنباط .
طرحی فکند به بنایت تمام
حب التجریر قصیده مستحکمه حضرت میر حسن الدین عنبر بر کاغذ زکین عظمی لایسنده
مصحوب خلاصه حقا و قبول سید عبد الرسول جبرئیل نموده با انجام خدمت دیگر که لایق و مستدار
باشد متوقع الاشارت متوجه که به بین نظم بنامه و پیام شاد کام دارند تا بحکم انجیز و صفت
کوهر بر سر است کف دولت و اقبال آن کوهر فضل و کمال و افزون

مکتوب ششامه فرستم

بخدمت دوستی که گاه کاهی مرتب منہیات میشد و با خواهی از باب صلاح و بطالت
می پیود مشغل برابر از مقدمات تضایح سمات و در ضمن مصطلحات علم صرف تحریر یافت

بیت

دل من لفظ و یاد تو معنی است معنی از لفظ کی جدا باشد
ایزد و متعال ذات عظیم المثال آن مصدر مکارم اخلاق را از آنچه نباید معزوف و بهر چه شاید مقرون
دارد و این کم طرف که از غایت اتحاد معنوی حاضر و غایب خود را جدا نمی بیند و در اظهار مراتب
صمیمه شوق که به میزان دانش صرافان نقد و محبت معنوی وزن مجلس کاسد دارد و مبالغه نموده
جوش و خروش خاطر را بقلم در می آرد که شایسته همت عالی فطرات است که مقتضای آیه
کریمه الطیعو الله و اطیعو الرسول دل خود را از خیالات و منتهی و منکر که دلیل ضلالت اجوف
سازد و مردانه و مجردانه الهف قامت را با انقیاد باطل نون ساخته بمرید تاکید باوای لوازم
امر مروف بردارد و از روی کسوفی که فتح باب مقصود است همه حرکات و سکنات را از داخل

حقیقی و البته بموجب بیت دلاویز بیت

کناه که چه نبود اخبار حافظ تو در طریق ادب کوشش کو کناه مرانت

نیک را بخند او بد را بخند و صنف کرد اندک تا از طعن مجهول و صفات عقل العین که بر غشم همجو خود تر جیح و
تغصیل و کجود میجویند و از غایت خفت عقل نابینا نه بر آه خطا میپویند صبح و سالم ماند اگر چه الحال تلانی
افعال متصرفه زمان ماضی که بیشتر در مکه کامه پرداز می بود و غیب خرف شده بموجب الفاظ ان
حرصین فیما مضی محال می نماید لیکن اگر طالب صادق توفیق ازلی یافته خود را بکبر و الا شکوه حق
پرومان که از تعلیق و نیای سرپا در در بر کنار بوده بخاطر جمع مشغول ذکر و احد حقیقی می باشد ملحق گرداند
بحکم آنکه الصبغت تا اثر آفتاب صفات روحانی و لغی خطرات جسمانی نموده زمان استقبال را
در ضلال بگذارد و در حضورت شاید که دری از هدایت غیبی کشاید بحث پنا یا مودت و سخا تا
این تیره مقدمات دلاویز را که فی الحقیقه تا زبانه افعال آن سر مایه اما است اگر خلاف قیاس پندارد
بعمل نه آرد تا که شام فراق بصبح وصال ابدال باید فراموشی را که در باب محبت جایز نیست
از دوستان واجب الخوف سازند و دست بخت روزی نور افروزان

مکتوب سفینه هم

بخدمت فضایل آن حضرت که مقبول اند و که میسر می آید که از قصه جانور تشریف بیرون داستانی بود و نه
تحریریات بیت

بر هر زمین که بگذری ای نو بهار حسن روید بجای شبنم بهر ابرو هزار چشم
مخلص صمیمی بیج عبارت شایسته که در وصف خوبیهایی ذاتی و صفاتی آنقدوه سخن پردازان معنی
طراز و زبده معنی طرازان سخن پرداز بکار برد در خانه دانش و آگاهی نماید پس احکم این مصرعه دلاویز

مصرع

عاموستی از تنای تو حد تنای است . عنان شبید بر قلم را بعتا طلیش هم مطلب میابد
از آن باز که آن خوشیاد خوش خرام با بهیمیت خاطر می آرام آرزو مند کن محبت کزین راد و طلعات

هجران سکندر و ارباب و شش حرمان گذاشته مردم آن حوالی را خضر مثال بهره مند صورت و معنی
 نموده اند سر اسکی خاطری نسین را چکویید و چه نویسد که در تحریر میان پذیرفت بیت
 ز سر بگذشت مینو آب چشمم یکی از سر گذشتم میتوان است
 این نیازمند دیرینه چه جا و همه حال خیال آن سرمایه فضل و کمال مطلع نظر میدارد و در عالم معنی خود
 راز بهره اندوزان انجمن به صورتی شمارد بیت

کردم از او نقش توام در نظر بس است . . . دن پیش است دولت من اینقدر بس است
 حفا که از غایت شدت انتظار جلالت

بختجوی خیر جانم از در چرخ کوشش زمان دهان بس راه کاژوان آید
 در صورتی که چنین حال باشد امیدواران مشتاق بر قیم خبر فرخنده اثر اینکه کدام روز بخت
 افر در ابدوم بیت لزوم کله اخزان منظران سراپا چشم را در شک گلستان سازند باد فروزون
 مرهم جراحت فرستادنت بیت
 بازای که در روز که از من بینی . . . بیدار می شبهای درازم بینی
 همیشه بیکامه روز بازار و بختی آن عمر زمره معانی سرگرم باد

مکتوب محمد مجسم

در جواب عنایت نامه فیض شمامه مصدر مکارم اخلاق موارد مراحم اتفاق اقبال و
 اجلال پناه شوکت و آیات دستگاه میر که هم آید زاد المدهر و قدزه نحر بر پاست

رباعی

از طرف چمن اقبال وزید و زگلشن امید کل لطف و عظیم یعنی که زحسن طالع و بخت سعید
 پروانه التفات عام تو رسید
 گلشن دولت و اقبال و چمن شمت و اجلال بذات مجمع البرکات بمنع الحسنات خلاصه خانان
 مصطفوی و تشاوه دودمان مرصوفی و دولتی و قزاقی مسند نقابت زینت بختی و ساده نجابت

مشفق قدره من مکرم عظیم الامتنان میر صاحب سلمه الله تعالی بر سخاات الطاف ابرو متعال
ذوالجلال طراوت کیر و نظارت پذیر باد خیر طلب سراپا ادب خلیفه طالب علم احد از ادای ادب
تسلیمات عبودیت سمات بعوض مکرمان آستان فیض نشان میر ساید که شرف مطالعه سرافراز
نامه مرحمت احمود که صد شمع مقصود پروانه اشش تواند سوخت این را وید کرین حیرت را از خاک

بافلاک برداشت مصراع

زهی سعادت آنکس که شمشیر کند یارکش . بحکم انکه سرستان خجانه ازل که جام دل ایشان از باد
عنایت لم یزل نبریز است جریحه فیض را از کام لب لشکان زلال آمل در نیغ نمیدارند مرقوم قلم
مرحبت شیم گشته بود که در اینجا طبعی و بسین هر دو موجود است بی تکلفانه خانه خود دانسته بحیثیت خاطر
روانه اینطرف شود پشت پناها از آنجا که این خیر خواه دست امید خود را از دامن فیض امن آن
امیدگاه تکیه نیا که کوتاه نمیداشت غم با بنرم داشت که پیش از ورود دمتا نامه نوازش احمود
سعادت اندوز در خدمت اکسیر خاصیت بوده تربیت پذیر و تحصیل سرایه اسعد او خود شمای بر

لیکن ازین رو که بیت

بلبل ز ادب پانند در صف کلزار . تا کل بطلب کاری ادب نه کشاید
حصول این دولت عظمی در پرده توقف افتاده بود در سبلا اگر چه پروانه طلب که شمع افروز
بنرم طلب باشد بنام خیر طلب شرف صدور یافت اما از گزشت آب که حجاب راه بوده نه
گذاشت که میتانی خود را بسجود آستان فیض نشان فروغی و هدایت اله تعالی بعد القضا
ایام برسات بسک بار یافتگان حضور موفور السور و انتظام خواست

بیت

خواهم که همیشه در پیو ای تو زیم . خاک می شوم و بزی پای تو زیم
خود شنید دولت و اقبال او مظهر عنایت لایزال رخشان باد

ملکوت نوزدهم

بخدمت سرمایه موت و اتحاد پیرایه فوت و داد و اخلاص کزین باعث آرام خاطر خیرین میان
بدیع الدین بیکامی که این فقیر محضای باران کبریا با جمیع یاران نکته انگیزد در باغ دلپذیرت
نظیر یکیم صاحب شسته بود البواب فرج بر رخ کشوده تحریر یافت

عشدر کر بیت در صحرای

سرو و پوانه شد است از پوسن بالایش میر و آتوب که رنجیر کند در پایش
چاره سازد لواز در بنوقت خوشش و موسم دلکش که یکطرفه سروی جان نواز و ضرر
و از جانب دیگر روی خوشش آواز در جوشش نرگس با انتظار قدوم بهجت لزوم آن نخل
بند معنی باز چشم کشاده و شمشاد بجهت استقبال آن سرمایه لطیف و اماں یک پالستانده و
حسن البعد زبان نموده دمانی میزد از دو سمن سین بدن خود را زنگ بزنگ میسازد
ولاده خولین پیاله برگزیده و بلبل سیدل بدعای جزاکم الله غیره در داده آری بهجت یار
کل نمیزد خار است و به صاحب دلداری دل به بهجت

میتو جان قطره ایست بر لب شوق در تو میر آوری چکید اینک
تا ابر سار آبرو بخش چهره کلزار است گلشن بهجت و شادمانی تازه و شکفته باد

مکتوب بیستم

بخدمت رفعت و اقبال مرقت حنمت و اجلال منزلت خان والا شان مصطفی خان سید الله
تعالی مثل بر اظهر حقیقت حال و استعدادی توجه انموجح الآمال تحریر یافت

رباعی

اینجا که درت لعبه آمال بزم	از قبله کوی است اقبال بزم
انعام تو عابت چون نور خورشید	ز آن یافته انتظام احوال بزم

مکرمین محفدت منشان خیر اندیش خلیفه طالب علم لوازم بندگی و نیاز مندی بجا آورده
بهر غرض بهره اندوزان محفل منیف میرساند که اگر چه مراسلت قطره بیامان بدریای عمان

غایت بی ادبیت و مکاتبت در ره سرگردان بخورشید درخشان نهایت بواجبی لیکن ایضا حکما

مکن	مقصود	مهر
-----	-------	-----

کره های تو بار کرد گستاخ
لی ادبانه تر فهم حقیقت حال خیر مال خود میزد از در که آن
خشیق بمقتضای وفور بهربانی وقت رخت بزبان هدایت ترجمان فرموده بودند که زیاده از
یک هفته در آنجا نماند و زود تر رسیده خود را بر کریم تلاشی معاشش گردد اندک مصلحت آنرا
باز که این کمترین درین سرزمین رسیده بسبب اختلاف آب و هوای عارضه تب لرزه دامن
گیر صحت گردیده درینولا که این ناکام از نهایت ضعف بدن طاقت یک کام ندارد و از
غایت ناتوانی طی مسافت بمقدم را برادر کمینزل بشمارد و در بیحسرت بکام ضرورت خود
محبت و مودت اطاریار نکسار محمد الفخار را که سربراه کار وسیله شمارست با سفارش
ناجیات مطلوبه بواسطت حصول ایمن طلب که بمراحم بریان آن فیض بخش نام صورت انجام
یابد بخدمت حضور کثیر السرور فرستاده شد امید که توجهات عام و فیوضات تام در باب این
بیدنگاه که غیر از ذات شریف آن امیدگاه تکیه و پناه ندارد بوجه اجتناب مبذول خواهند
کرد سایه خورشید بایافته اقبال بر سر دعاگویان ذره مثال غلغله و مستدام باد بالهن و القاد

مکتوب	بیت و یکم	سا
-------	-----------	----

بخدمت محبت و مودت نشان میان حیات خان مشتمل بر نصایح و دستاورد در باب تمناهای
کستار خیمه که بدرویشش در پیش کرده بودند بکسر یافت

قطعه		
------	--	--

تکلیف بر ملک جهان نکند	سر که اهل بر از صفا باشد
زانکه در پیش صاحب دلش	غلت قبال لا بقا باشد

خان بلند مکان سلامت بدولت سربع انزوال که اول او دوست و آخر دشمن است مغرور بود
و بشکر اینجا و جلال قریب الانفال مغرور کان را دلبری نمودن عاقبت کار راه نداشت

پیودن و در خلعت بر روی خود کشودن است آری مصحح
 بادل شدگان هر که در افتاد و رافتاد

مغز و رمی از آنجا که سر پائتر است از ذالقه صافی طبعان نکته کزین پس انداز گشته و در رمی
 بواسطه آنکه سر پاد و راست بکوشش نهوشان زهره جبین همرازا آمده در پاب اینکه حسین و قبیح از
 هر دو نقطه پیدا و چوید است مقتضای دانش دور اندیش آنکه امروز یکد و کس را به تجسس بر نگارند
 که آن درویش و دریش را بلطف و مدار بیارند و ایشان بجز تمام صر خود را بعدش گذارند
 و این استغفاری گستاخیا را پایه افتخار است بمانند فرد

کنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز خوانده باشی که هم از غیرت و بر ویشان است
 و ما علینا الا البلاغ المبین

مکتوب بملت و دویم

بخدمت قنوت و مروت و مودت باز موافق میانج صادق در سحرش محبت آثار شایسته کردار محمد عالم
 تحریر یافت زیر باغی

قاصد بود محرم راز دل من	کی نامر کند حل همه مشکل من
آینه رونماست جهانان دل من	هم از دل خویش پرس جان من

داستان توقیع علم در نیاید و حدیث اشتقاق کفن را نشاید اری جبر است جسمانی نیست که
 که علاج افلاطونی در بر هم جالینوسی چاره گیری نماید و کوم بیان چاک شده که سوزن و رشته
 بکار آید غرض که الم مضارقت از حد بیرون و غم مهاجرت از کفنگ افزون هذ الشرح آن پی نبرده
 بطلبی بر دارد که حامل غرضه نیازمند در غریز الوجود و سلیقه شعراست بامعید آنکه بوسیله جمیل
 آن نافع المثلک نوکران نواب و الا جناب النظام باید احرام ملازمت آن خیر الکرام بسته
 غایب مکر ای خدمت گشته از آنجا که بانجام مرام نامرادی پرداختن و آرزو مندی را بهره مند ساز
 در بارگاه صمدیت اوج عظیم دارد یعنی این است که میثار الیه را بمرام مریدان باب نان خواهند رسانید

و توجیهات کبریا نه از فکر قوت متعلقه به نارغ البال خواهند کرد و ایند دولت و شادمانی در کامرانی باد

مکتوب بیست و سیوم

خدمت زبده سخن پردازان معنی طراز قدوه معنی پردازان سخن طراز مقبول حضرت افرید کاریار
نگار میان عبدالغفار متوطن مسویه بهار مشگل بر شفا ریش نگارش یافت

فرد

چو گل بخنده در آید لب امل و نشاط اگر ز گلش بطف و زرد سیم محمول
همواره ذات صفات اخلاصه دودمانی افریش نقاده خاندان بنیش نخل بند بوستان
معانی طراوت بخش گلستان سحرزانی کان مروت خوان فتوت فاتحه کتاب اخلاص خاتمه باب
اختصاص سینه انجام مہنام خاص و عام باد این باویم پهای فراق و زاویه آرای افتراق بچشم
مراتب اشتیاق که دست قلم بدامن بیان آن نمیدر سدر مرفوع ضمیر صافی پذیر میکرد اندک چون شرا
پناه شمع تیش آتش متوطن بر کنه سکنه آ باد غویب و نامراد است بجهت حصول حسب الحکم انقده
که البه ادخان نامی افغان ساکن بر کنه مرقوم که بجایت قاضی انجاء بحال مشارالیه بموجب و حجاب
زور و تقدی نماید در بار جهان مدار رسیده امید که بدانچه مومی الیه فایز آرزوی خود کرد و توجیهات
که بر این مبدا دل خواهند داشت و مخلص سراپا محبت را در زیر بار دست عظمی خواهند افکاشت ابواب
بیت و شادمانی و اسباب مسرت و کامرانی گشاده و آماده باد

مکتوب بیست و چهارم

خدمت محبت و اخلاص اطوار مودت و اختصاص آثار کل گلش یکا نمکی نوبهان حسن بیکری
نخل امتحان طبیعت زکی و عجبی میان عبد البنی تحریر یافت
دور از تو سراسیمه تر از دود چراغم تبی بزم تو خون میچکد از چشم یا غم
آتش شوق و آرزو مندی میجو اصلت آن از تیر میز برج مروت کوهی نظیر برج فتوت
سعدن و آتش و پیشین یکانه کارخانه افریش لطف صافی پذیرد بل لحظه لحظه تری میگرد آری بخون

وستان را که در بادیه محبت سرگردانند غیر از جمال بلی سبلی نیست و فرمادستان را که در
 کوستان محبت بسک فلاخن مانند بحر وصال شیرین نسکین در بصورت این بخور صوری
 و موصول معنوی ابراز حرف شوق را که از دیبا بدیها پرتواند از است جانها هم از این عبارت
 طرند فلفله پرده کشای چهره عروسین مطالب میکند و در زمان محمود و آوان مسعود
 در رود و مفاوضه تعلق آمد و زلف غم از آینه سینه میکیند زود و در روی دل اتحاد منزل
 در بهجت و انبساط کشود حقا که آنریمه که بیه را بحر زجان نالوان خوانم رواست و اگر آن نامه
 فرحت شمامه را مرهم جرات زوی مجروح و انغم بجاست

بیت

من که با شتم که بر آن خواطر عاقل کذر م لطفها میکنی ای سخن صد گونه که م
 رجا که رفیع حجاب دوری صوری ضروری دوستان اخلاص سرشت را از تو چه خاطر صافی

خود خویشی نخواهند فرمود

مکتوب بخت و محرم

بخدمت مطلع النوار المیت مخزن اسرار قابلیت مجمع اخلاق یکانه اتفاق بر گزیده درگاه
 صد میان شیخ محمد تحریر یافت

فرد

ندانم آن کل خدای چه رنگ بودارد که مرغ پرچین گفتگوی او دارد
 اگر چه صیت کمالات و ذمینی و اوازه خوبیهائی ذاتی و صفاتی آن ملک خوان ارباب
 فضایل و محکم امتحان اصحاب فواضل منظر مراحم و اشفاق محمد مکارم و اخلاق رونق
 افزای بزم سخن عقد کثای شکلات بر فن این کترین سراپا اشتیاق را غائبانه از
 ملاذمت کثیر الموب بیاخته لیکن حصول انید دلت فیض وصول را موقوف بر وقت
 دانسته بد و کلمه نیاز آمیز که تحفه هبی دستملک بهایه به ازین نباشد خود را قریب از دخیل عطر
 پذیر میدهد که ذات قدسی صفات آن حضرت در آن ظلمات چشمه آب حیات و این

عقیدت و بدیش از آن منبع زلال فیض بالا مال سکندر مثال همدوش حرمان در حضورت
امید آن دارو که تا این جمودیت منش بر بنوی خضر طالع بحصول دولت کرامی خدمت
کسب سعادت نماید بعبایت نامحبات مرحمت آیات سرفراز میفرموده باشد که سرفراز تو اش
کرمایه بجان تو اندوید بخامه افادت و انصافت کرم باد بالنون والصاد

مکتوب بیست و هشتم

بخدمت کرامی مآب کوهر پیش تاب جوهر افیش لجان کارخانه تقدیر سیدی سیدی
میر کبیر و سفارش و سی تحریر یافت رباعی
بر چند جد بصورت آمد کل من پیوسته معنی است درت منزل من
دل گشت زیاده من فراموشی یاد تو فراموشی گشت از دل من
مخلص صمیمی خلیفه طالب العلم بعد تجدید مراسم صداقت و اخلاص و تشدید مباحث خلعت
و اختصاص مشهور و مخیر غیر خورشید اقتباس آن امیدگاه اتحاد کیشان در پیش و تکیه پناه
دریشان اتحاد کیش میکرد اند که حامل عریضه نیاز دستار سر بلندی و سردتار ارجحیت
در نیولا از غایت افلاس در بند زندان انتظار است و درخواست بجای نان قرص آفتاب
لبنه اجمعتضای مهربانی آن طره حمامه کام بخشی و کامرانی کر بندگی بر میان جان بسته خادم
عازم کرامی خدمت گشته در حضورت آرزو دارم که اگر مشارالیه توجهات کرمایه ایشان کل
عشرت از خلش امید بر چید و بمرام مرتبانه آن بامن خیر اندیشان سرمایه جمیع فراموشی
که میان پریشانی را تا دامن چاک زند و شمع کامرانی را بر افروخته نهال ناکامی را از سیخ
بر کند بر آئینه منت عیشمار بر فرم دوستان از اخلاص شعار خواهد بود امید که دست دولت
بخت از خدا آن بخت بلند باد

فصل دوم در رفقات

رفقه اول بایه بخت و سرور عبد الشکور که تن بادای او ستاو عمید ادب و ادب

فناقصان مکینه کیش زبان بمقدمات لاطائل میکشد و مشتمل بر ترغیب تهذیب اخلاق و تربیت
حجت اهل نفاق تحریر یافت

ادراک	بلیت	شیخی بهیوی
-------	------	------------

مالقوانی سر مناب از صحبت صاحب دلان حجت صافی صمدان کمتر از اکیه بیت
بسموات یار کامکار سلامت از خدمت و امان دلان معنی سنج مجروح بودن راه بطالت
وضاحت پیودن است آدمی را فی الجمله بسیار دارد و لازمست که بقدر استعداد پیوسته
صحبت به از خود جوید و عرفی که غیر مستحسن نباشد گوید اهل نفاق عزیز بر تمیز که بکنه میگردانند
آنست که خود را از امثال این قسم اقوال و افعال باز داشته تحصیل کسب کمال گوشت و حرف و دروغ
را بجمعهای ذکری بقلم آمده درست پنداشته بر بخوشند برادر هم سخن درست بپندارند و درست بر که در پناه
مصرع بر رسولان بلاغ باشد و بس رقصه دوم که به نثر و نظم توان
خواند تحریر یافت

بر همیگر منیر مهر لطیف	آن خردمند صاحب تدبیر
مدان لطف سخن اشتیاق	منج الجود و جمیع الاخلاق
بهجت افشای خاطر غلین	عیش سیرای سینه کیلین
نمک خوان بزم صاحب فن	محک امتحان اهل سخن
رونی فضل و زب و درگاه	والشش آگاه شیخ نورالند
ی واضح و لاج است کاین احمق	از ره اتحاد شام و سحر
از خدای کریم نمی کم و کاست	داعی لطف و اختصاص شهت
شرط انصاف آنکه پیوسته	اننجب حبیب دل خسته
تا زمان حصول خدمت اگر	از سر التفات جان پرور
بمحکاتب بهتجاج آموذ	یاو کرد و عجب نخواهد بود

رقعه سیوم

بجنورایالت و اقبالانها بسالت و اجلال دستگاه مرجع ارباب فضایل جمع اصحاب دلایل بلند
مکان منبع الجود و الاحسان نواب رسیدن در استدار قبول خدمت ملتی گری و اظهار
شوق کسب علم ارقام یافته بود و تحریر یافت

عنوان

من اینجا بیدسگاه را که اسباب جمعیت از دست داده و نیم کامی بسیر سیوی کامی ننهاده
کوسر و برمی که بگذارشش مقدمات نیایسته سوسن مثال ربانی ناقص به بیان کشاید یابگار
عبارت پسندیده که از عالم معنی نزدیک و بود داشته باشد جرات نماید نواب مهربان قدر و
سلامت اگر چه در خدمت باریا و کان حضور بودن سعادت جابید حاصل نمودست لیکن در
که خود را با مشغالت خلق مشغول گردانند از کسب علوم که بخت این دولت فیض نروم لذا اندر روزگار
و جسمانی گذاشته و اینها که بخت نمودست مخروم میماند

مصرع

یک خانه دو میمان نه بجد
حقیقت این بود که عرض نمود ظلمت عدو و باد حق ملک الودود

رقعه چهارم

بخدمت سرمایه جمعیت دوستان خاطر خیرین شیخ نجی الدین متضمن به عدم ترتیب نگذاشته
و ترک صحبت جاهلان تحریر یافت

فضایل پناها فواضل دستگاران تربیت چنین کسی که در کتاب و کتاب امتیاز ندارد و
و صحن و جبین را جدا نه پندارد و پر داختن کوهر سخن را در خطاب انداختن است و نکته علم
باین قسم مردم کم فهم آموختن دل را بی آتش بخوشن است بحکم آنکه مصرع

صحبت نیکان بدان را سود نیست
 سسی و دلسوزی شبانه روزی را در باب ادبی اثر دارند و لوجهی آزان مجمع الجمله خود را
 خلاص گردانند که در خور مزاج آن سرمایه مسرت و استیلاج جاگیر پذیر بهر سیده و دوستدار
 بر طبق وعده انتظار بسیار کشیده بانی

مصرع

صلاح ما همه آلت کان تو راست صلاح

رقعه ششم

در جواب دوست بهجت پیرای محبت کرامی پتیه هر برای مبتل بر ترک صحبت یاران پشما
 روی بیکانه خوی تا تحریر یافت

دولت و سعادت یار و دیده بخت بیدار باد مکتوبی که در باره ناحی شناسی و ناسپکی
 برادر باندی بکسی که اول لباس دوستی بود و آخر اساس دشمنی محکم نمود نوشته اند بر جانت آری

مصرع

اصل بد با کسی وفا نه کند

برادرم حکم آنکه از کل کاغذ بوی آید و غصه تصور لب نمی کشاید

فرد

بخت مو غلط بر مجلس این حرفت که از مضاجب نا جنس احترام از کنیده

رقعه ششم

بیاری که بیاض فرستاده بود و تحریر یافت
 نهال آمل آنفرخته خصلان خسته افحال بمرقت مراد حال و مثال نمرباد سفینه که بیاض و سوادش
 بسیدی و سیاهی چشم ماند و اشعار قلعه مضروبش جان را از بند غم رماند رسد خاطر را
 کل محل شگفتانید این مشتاق سراپا اشتیاق از غایت شد اید طوفان فراق لاج و آستان نسخه

جمیت را بسینه وقت خود ساخت و به این مصرعه دلا و نیز پرداخت مصرع

نسخه که در و بگردان این است

تا بیاض و سواد لیل و نهار است بیاض اوقات آن دوست محبت سمان لبوا و ابیات مرث آیات جلوه
کر باد

رقعه ششم

شمل برضایح دوستانه بدوستی که اسب خور و جفا بر میتاخت و مراد خلاص کم می بخت تحریر است

فرد

بود و شمش تازه و دوست ریش کسی کش بود دشمن از دوست بیش
دوستانه سیرا پاشا بر حجت انکه از بد سلوکی آن یار و خادار آوازم بخش و ن بقرار نوکران سر
فیض آثار نواب ذوالاقتدار شکوه گذارند در کمر داب اضطراب است عجب آمد که داستان
موضع را افسانه انگاشتند و تخم عداوت در مریخ دل خاص و عام کاشتند

ملیت

چند خرامی و تکبر کنی دولت پارسینه تصور کنی
الحال از آن محبوب القلوب تلخی زمان ماضی مطلوب

رقعه ششم

بدوستی که نمیخواند و لمبو و لمب میکند اندمختگی بر کلمات نصایح تحریر یافت

فرد

زمان خوش دلی در یاب در یاب که دایم در صدف کو هر نباشد
برادر من درین جمیت که از طرفی باری و از کس غباری بر خاطر نیست از کس علوم محرم
ماندن و بطالت و فحالت که زانین بنمای عزت گردیدن و زمر حشرت خفایت آری

مصرع

زب او نفست است بعد از وال

قطع نظر از حصول استعداد و قابلیت باری در رضامندی بدر بر گزار بودن سعادت جاوید حاصل

فرد

حافظ کُرت زیند حکیمان طالت است کوته کنیم قصه طول کلام را
توسیع رسیو را باد

رقعه نهم

بدوستی که برای دفع آزار چشم او دیده طلب داشته بود تحریر یافت در یولا
که خبر آزار چشم آن نور چشم فوت چشمه نور مروت و همه ابروی دانش و آگاهی زمو
دان سپیدی و سیاهی رسید بان چشم و چراغ اهل بیت که چشم این دوست نرا پا چشم
مُرکان ستان کردید اله تعالی چشم آن مردک دیده مردم را از چشم زخم زمانه بر
بر کنار و اراد چشم داشت آنکه او دیده فرستاده را تیر تیر مرقوم بکار بر بند و حقیقت را بکار

در قصه دهم

بدوستی که از دوستان طلال خاطر با هر سانیده بود تحریر یافت

طیت

آتش مزاج من بگذارد این عتاب را چین بر چین ندیده کسی اصاب را
دل اخیر اندیشان را بناوخت و دوشن و سینه ایشان را بناوخت غضب و دوشن باعث ناکامی
و بی آرامی میداند لهذا انرا مایه بیت آرامگاه میکند

فرد

ماتک طرفان حریف این همه سختی نایم دانه اشکم و مارا که دشمن چشم آریات
زیاده ازین ملک بر جرات پاشیدن و جان بیدلان را بکشتن تم تراشیدن از طریقه تود
و اخلاص بسیدت رفعت مازد دهم
خدمت سرای جمیع خیر اندیشان و در پیش خود و در پیش که بظاهر خود را از بهر شایان

می بنداشت و باطن لوح غفلت را دفتر فکریت الگاشته مشق می نمود تحریر یافت

بیت

خافل را اجتناب نفس بکف نفس میباشش شاید بهین نفس واپسین بود
ز موز و انان کارخانه تکوین و ایجاد را که دل مشاط این کهنه رباط نمیدهند و بر لغات این
خراب آبادت بنیاد کوش نمی نهند شائسته است که هر دم را دم آخر تصور نموده به حرکت
زبان و لب را مشغول ذکر و احد حقیقی سازند و سینه را از محبت ماسوی التدریج درازد

بسیقت

یک لحظه میباشش هیچ بی یار جدا عمرت گذر است چو آب از ته پل

رقعه دوازدهم

در جواب دوستی که شکایت باران زمانی نوشته بود تحریر یافت

همیشه هم آغوش تحت و تشادمانی باشد آنچه حکایت از شکایت باران خورده جو زشت خو که
بظاهر در اخلاص کشایند و در دوستی کار دشمنی نمایند مرقوم بود معلوم نمود اگر چه بانگ و بهنگام
محبت داشتن دشمنی بر خود بجا داشتن است لیکن بحکم آنکه مصرع

بدر

باد وستان تاطف باد دشمنان مدارا

بلطف و مدارا پر دامن دوستان زمانی را شمرنده ساختن است مصرع

اینها ز تو آید و چنین تا تو کنی

رقعه سیزدهم

بنو نهال چمن اقبال سید جلال که خود را از کعب کمال باز میداشت و آیات الهی بر سر
حال خود میکاشت تحریر یافت

مصرع

سندی باید بجزیرا کی منظور میت

نقابت پناه محبت دستک ما باغوا می جو فروشان کندم غمائی بر شرافت که مرکب از مهر و
 است نظر انداختن و بغرور مال و منال خود را پامال جمالت ساختن است از پایه ارباب اعتبار
 افتادنت و ابواب تلهف و تاسف پر روی کشادن آرسه **فسرود**
 — قلندر آن طریقت به نیم جو خشنود قبا ی اطلس آنکس که از نزهت عاریت
 برادر م تا طالب صادق دل را از حیایت و تمیمه خالی نکرده اند خود را بشرف تحصیل دولت علوم
 فیض لزوم نرساند و باید دانست که ترکیب علم از عین و لم یافته مشعر بر بیت که تا این حد چشم
 بر نیی ندارد و علم را نشناسد . . . **بیت**
 تا طبع نازکت نپذیرد ملائقی آن به که نامه بداد محضه کنم
 عمرت مزید و توفیق زینب باد

رقعه چهاردهم

مسئل بر طلب جمع الفضایل منبع الفواضل سید محمد فاضل مخیر ریافت **بیت**
 یارب اندر دل آن خسرو شیرین انداز که بر حمت گذری بر سر فرهاد کند
 فضیلت دستک ما ضمیر آگاه امر و نوز که مجمع یاران نکته انگیز و جام سخن لبریز است اگر نقد و م
 مسرت لزوم خود کلمه احزان این ناتوان را در شک چمن سازند و بخاطر داشت مشتاقان
 همچو برادرانند غایت عنایت است **فسرود**
 در آن نری که شمع روی تو نیست چراغ دیده را کل می توان کرد

رقعه پانزدهم

در صنعت واسع الثقیین یعنی از خواندن تشبیب بر لب نرسد در طلب دوستی که نامش **بیت**
 ازین قبیل بود و مخیر بر نمود از آنجا که دیده در اشتیاق آن پیکانه آفاق شک
 ریزالت و در سینه از آتش فراق آن سر اسرافاق آه و ناله شعله خیزان در بصورت
 اگر اندر وی مطلق التفات که طریقه یاران را میخ لا اعتقاد و اتق الوداد است دوستان طانی

را از شریف شریف خورشید که داند بر آئینه خاطر را از نگرانی انتظار و آرمش زیاد چه کارش آید

رقعه شانزدهم

خدمت محبت و مودت اطوار تو افت و مخالفت آثار فاقبت پناه بخت و نگاه میرسد محمود و محمود
بخلی بر در دوست نواز ایا رانی که در خلا و ملا و مساز و عراز بودند و عبارت آراتی
خود را یکسانی می نمودند و شب پیش خیر طلب از شکایت ایشان و فترت می نمودند و در امانت آن
مان خیر اندیشان را با آنها سودند اگر چه از هر مقالات پریشان آن جماعت بدیشان غیور
دوست داشتند و لیکن از آنجا که مصرع

جواب ابلهان باشد خوشی

هر فی نه گفت اما در صورت آن معنی شاس کارخانه تضریر را به کشته و پستی می ج
ثانی حکیم خاقانی عمل نمودن شمع افروز حفظ مراتب بودن است

قطعه

هر که چون کاغذ و قلم باشد . دوزبان و دور و بی گاه سخن
همچو کاغذ سیاه کن رویش . چون قلم که دانش بینج نزن

رقعه هجدهم

سرمایه آمل و امانی حلیه پیرای عشرت و کامرانی میرزا سبحانی که بعد از الفضا
ایام جوانی در تحصیل علم پرداخته بود و تحریر یافت طبع
پیری که دم ز عشق زند بس غمت است . از شاخ کهنه میوه نوز غمت است
الحمد لله و الله که توافقی جو ایش دوستان اخلاص اثر در پیرانه سرشوق کب کمال که
منج حسنات حال و مال است بخاطر شریف میهن گشت و دل بخش منزل خیال باطل و کلام
پیرداری بهر لب بد ایش آرزو دارد که محبوبیت فلا و نیز

طبع

بهر کاریکه محبت بسته گردد اگر خاری بود کله بسته گردد
در کم همی بجد و جهد بسیار استعدادی بهر سازند و یاران مجلس نشین را ازین کوی خود
گرداند الله تعالی نزدترین اوقات بهره مند کمالات صوری و معنوی گرداند بحرمت النون و الصا

رقعه سیزدهم

به برادر باجان برابر مصدوقه اطوار سلیقه شعار الو المظفر تحریر یافت بلیت
ماز یاران چشم یاری داشتیم خود غلط بود آنچه ماینداشتیم
از آنچه نباید مخطوط و بهر چه شاید مخطوط باشد عجب می آید و طریقه تر نماید که تعافلی ایشان چون
شوق محبت کیشان روز بروز می افزاید و بر دل تو دو منزل در حیرت میکشاید
در یاد تو ایم بر کجا ایم بیکانه مشکوکه آشناییم

رقعه چهاردهم

خدمت خان ذیشان سمو المکان امانت خان بموجب و انمود مودت دست گاه شیخ
مسعود که درخواست پروانه ایشان بجهت رفع مناقش که از برادران و خویشان داشت
تحریر یافت

مهربان عظیم الامتنان سلامت چون ذات قدسی صفات آن قبله آمال بر او سپید جمیل
انجام بهام خسته دلان شکسته بال می پذیرد و به این مضطرب الحال از ان مش زلال فیض
مالا مال کمال آرزو دارد که بار یافتن حضور این فدوی را از ظلمت آباد نماید انتظار برآورده
خضر مثال برادر سازند و اسکندره او آواره دشت حیران نگردانند
غنائی کن و مارا بکار ما بگذار که کار ما بهر موقوف بر غنائت
دولت جاوید علایمی کنه بجزیره النبی و آله الامجاد

رقعه پانزدهم

بسیار وفادار آرام بخش دل خیر از مظهر آثار بابت و ادو شیخ اهداد تحریر یافت بلیت

بایم و بهر احوال غریبی عیسی نتواند شش طبعی
 از آنجا که خام خواهش این خام طبع میرا انجام از نور باد و بهیود فروغی نیاید و کشتاب
 مقصود بردوشش آرزوی محبت آموذنی تا بد مصرع
 روزم بزم و شب با لم میکند

در نیورت بحکم آنکه اگر تشنه زلال برانی خود بر آب نمی یابد اما باید نکین می شتابد بحکم این که

ملیت

حافظ طبع میرز عنایت که عاقبت
 آتش ز بند بجز من عسم و دود آه تو
 کاه کاهی تسلی خاطر که شاید یک لحظه بحیثیت گردید اضطراب بر آن منماید

ملیت

چه احتیاج به پیش تو حال دل گفتن که هلا خسته دلان را تو خوب می دانی
 مسرت و نشاط روز افزون باو

رفعت بهمنیت و یکم

بدوستی که انده ما فرستاده بود و بگریز یافت
 بعد از آنکه بدو توفیق که فوق البیانت مشهود و ضمیر صداقت تصویر باد که اینهای نقره سر پیاخته
 که قوت روحی توان گفت رسیده و ذائقه ملاوت شکر تجشید خانه آگاه باد شکر این مهربانی آن
 دوست از رک و ریشه قلم خشک پوست بیرون است از آنجا که تخته شائسته آن سرزمین همین
 تواند بود اگر کاه کاهی بار سال آن رشک میوه های بهشتی ذائقه میکرده باشند در بار کاهت
 کنجایش در و و العاقبت بالجمله

رفعت بهمنیت و دوم

و در جواب دوستش میان شیخ آ که بخشی مشق بر اظهار لوازم اتحاد کارشناسات
 صحیفه الوداد و رود و زود نمود در باب عدم ابراز از آنکه بخوبی تا کید هر قوم یافته بود و پرده از

رخ بر کشود دقیقه شاسد و ستاد را که با نظر آن مریون منت میبارست از جمله بخلصان کجسته
 شمارند و در گفتار و کردار مخالف مرضی خود نه انگارند بلیت
 نسینه تا بایم ساها شود مجبوس بر آن نفس که رضای تواند آن نبود
 اسباب دولت آماده و ابواب بهجت گشاده باد

رقعه طلبت و سیوم

در جواب رقیه دوستی تحریر یافت بلیت
 ای که صافی ساختی عیش مرا از درد درد دور باد از کرد تو آسیب دور تیز کرد
 بمطالعہ نایب محبت افزای محنت زدای آن نور حدقه مروت و داد چشم فتوت و اتحاد که پیر
 راست و مرهم جراحت بود نصارت جسم و نصارت چشم افزو دالب آنت که پیوسته بنوشته است
 مسرت بخش و نشاط افزا یاد خمیر خلت آباد و از نکه مصبوع
 در شرب دوستی پسندت بهمن

رقعه طلبت و چهارم

ما دوست دلنواز در سفارشش تحریر یافت پیوسته همکار محبت صوری و مخفی
 باشد رقه سیدی سندی سید رشید رسید و از ابدال طریقه اخلاص آن نمودت و دستگاه
 این خیر خواه را آگاه کردانید بنده پرور این قسم عزیز الوجود را که در هر امور مرجوع جرات
 و دلیری دارد خود انصاف فرماید که لایق دلیری است یا دلبری باری بحقضای یاری
 بخلاف کد شکار می کنند که باعث فرخندگی طبیعت دوستان شود نه موجب خندیدگی دشمنان

بلیت

دادت دست حق که بدست آوری دنی دارد و گرنه بهتر ازین پشت خار دست

رقعه طلبت و پنجم

مهر با نادر دانا و استان فراق سیاق و حدیث اشتیاق پایانی ندارد لهذا الهذا المعنی را

<p>حکم مصرع دلاویز مولوی مصرع بیت را ہی عالم دل را بدل</p>	
<p>حواله و جبران ضمیر صافی پذیرایشان که آئینه خال خیر اندیش است نموده مطالب ضروری را بقلیم می آرد که حامل رفقه نیاز سپاهی جان باز و سلیقه شکار است اگر بمن توجهات کبر جمایه بانی برسد مرندگان را احسانی خواهد بود فرد برداریش ز خاک و رسائیش بر فلک هر کوبد امن تو ز ند چون عیار دست</p>	
<p>رفقه بیست و هشتم</p>	
<p>بدوستی که رفتی راز خود نموده بر بمن هنگامه جمیعت کوذلت بود تحریر یافت هر دو اگر جز تو داند که راز تو چیست برین عقل و دانش بیاید کسایت جان من سلامت نامحرمی را محرم راز خود ساختن راز خود را بروی روز انداختن است و نزد اسرار باغیان باخشن صداب جور و جبار بر تو و تاخشن است گذشت آنچه گذشت آئینه را اگر بخاطر آندوست بیاید که بمقتضای السراذاجا و زالا شنین قشاع برین بیت عمل نماید تا آسوده خاطر باشد بیست راز خود با یار خود بر چند بتوانی گوی یار را یاری بود از یار یار اندیش کن</p>	
<p>رفقه بیست و نهم</p>	
<p>در جواب دوستی که مشتمل است بر صفتی که حروف و الفاظ لفظ بالا دارد و تحریر یافت از مشاهده اخلاص نامه اخلاص آموذ آن نقاوه خاندان اصطفا و خلاصه دودمان ارضا سوت و نشاط افروود در ماده استطلاع القطاع و الفضال دوست صدقت و کفایت سلطان خان که مرقوم قلم تو در رقم شده معلوم نمود از کرم کار ساز مستوفی آنست که امروز در حضور رفعت و امانت دستگاه موافق خواهرش دوستان صادق الاتحاد محافل مرقومه منقطع گردد و بعد حصول ملاقات فرقت بهاست محض از کثرت اشتغالست والا</p>	

در لوایم مصادقت و دوا و مصوری ندارد و داور داور هم اوقات مرادات حاصل کند

رقعه ثبوت و هشتم

بخدمت والارقت خان بلند مکان عظیم الشان میان فیروز خان تحریر یافت
صاحب قدر و ان فیض رسان سلامت از مکارم اخلاق آن عظیم الشان که در انجام
مهام حاجت مندان مستبام فی اختیار است اعیان دارد که التماس این عقیدت
اساس در باب شجرت آب شیخ عبدالوهاب که مفصلا حقیقت حال خیریت مال خود را بخدمت
کثیر الموهب گذارش نماید درجه اجابت یابد و آفتاب مراد بر دوش آرزو تا بد دولت و اقبال
تضعیف پذیر باد

رقعه ثبوت و نهم

متن بر الفاظ غیر متقوط تحریر یافت داور داور سالک سالک سدا و موس
اساس و دوا محمد مراد را بخواه شروس در آرد آگاه دلا احاطه آتانی واحد ملک هر
سالک را محال و عدم ادراک سر توالد الصد مد نیک اهل المال باورک اسرار علومه
العلماء و ما ترک سلاسل حکم الحاکم هرگاه اکرم اولاد آدم و سرور محمود عالم در عدد و احصاء
حمد و الا لا کلام آمد و جمله درک ما مردم حارص معدوم و معلوم و الله معکم کل حال

رقعه ثبوت و دهم

بخدمت عزیز که در خواست نوکری داشت تحریر یافت مشهور و ضمیر فیض نمود
با دخط زبیا بنظر بامانت عبارت که باین خیر خواه نگارش یافته بود روشنی بخش دیده
مشاق کردید رفعت و اقبال رای کرد و هر داس که قدر شناس و معنی اسانس اندرین روز
با مشکلی مردم سلیقه شعار اند اگر پسند خاطر آید و ستمدار حقیقی سلسله جنابان نوکری آن
سلاطین خاندان اہلبیت نماید در بی صورت پیر جمیع احوال و بر آن عمل نماید جمیع خاطر اقر و ن

رقعه ثبوت و یازدهم

در جواب دوستی که حقیقت پریشانی حال خود نوشته بود و ترنیم یافت مضرع
خاطر بدست توفیق داد و نذر میریت

بمطالعه محبت نامه اضطراب آموذ که مثل بهرام میر آمدن نوکری سرکار نواب خورشید
استیوار بر فرزند قلم بدایع نگار شده بود و عبرت روی نمود درین صورت آن عالی نظرت
بیکانه روز کار را حکم آنکه بنیت

خدا که جلالت به بند و دری کشتاید بفضل و کرم دیگری
شاکر بودن موجب مزید نعمت است حجت خاطر روز افزون باد بالهنون و الهی

رقعه سی و دوم

بخدمت اقبال و اجلال پناه خان دیشان رفیع المکان محبت خان محوی بر سعادتمندش خیر
یافت صاحب بلند محبت خان و الا مرتب سلامت محبت و صداقت نشان
محمد خان شب و روز در تعداد محاسن اشفاق آن منبع الطوبی و الاحسان رطب اللسان و
عذب الالبان است آری فرخنده طالعی که ایصال نفع خسته و لایان شکسته بال منظور داشته به انجام
همام خاص و عام پروردگار آئینه حکم الدنیا مروه الاخرة خانه عاقبت آباد سازد دولت و
عمر از هر چه اطلاق و انت نماید مضاعف باد بحرقه البنی و آله الامجاد

رقعه سی و سوم

در جواب عزیز که سفارشش کرده بود و تحریر نمود
باعتق که تو لا کنس در آن تقوییم

مفاوضه محبت انرا رسید آنچه در شرح خوبیه و نیک سلوکیهای محبت و ثمار زیاد بر برادر
مقوم بود معلوم کردید از آنجا که مرد فهمیده و سلیقه شاعر است انشاء الله تعالی در مسجد و
الهیام جوهر معامله دانی و کارشناسی را که مینویسند خاطر دوستانت بیایه یقین رسانند
و بگردار گفتار شایسته نوزاد ازوها صبر و شکر دارند

رقعه سی و چهارم

با خیر برج مردت کو هر برج فوت محبت نشان کمال خال مثل نبردوستی دوستان
 چرب زبان تحریر یافت خان بلند مکان رفیع شان سلامت از یاران آشنا
 رو و بیگانه خو که ظاهر به لباس دوستی در آیند و باطن اساس دشمنی محکم نمایند نردی و فاجعه
 مهره محبت را در شش در انداختن نیست و بهجت چنین کسان پر دافتن خانه عیش را و یران
 ساحل اگر چه آن مقبول ارباب کمالات محتاج انقیاد مقالات نبوده مقتضای تجربه محبت یاران
 زیانی حریفی چند دوستانه مرقوم نمود زیاده ازین زیاده است

رقعه سی و پنجم

در جواب دوستی تحریر یافت

مکتوب صدافت اسلوب که مشتمل بر اطلاع حقیقت حال این شکسته بال نگاشته خامه تلطف تمام
 بود رسید باعث مزید انبساط کردید صداقت پناه چون از دل شکسته کاری بر نمی آید و از دست
 خرو بسته عقده نمی کشاید نایران پایامت را از ترذفات بی اثر تنگ ساخته ماس و آن نیر خسته

بیت

با کار خویش را بچند آوند کار ساز بپرده ایم تا گرم او چپا کند

رقعه سی و ششم

در جواب رتبه دوستی تحریر یافت

عروس مطالب چهره کشا و رونما باد آنچه در باب یو فائی و عدم رخصت میر کند الی که
 حرف دوستانه نشنود از غایت کوتاه اندیشی مال و متاع خود را پائمال قطع الطریق نمود
 قلبی و در سلک تحریر ذرا آمده بود در یافت الحق بیت

آن کس که خدا منصب بخوارش دهد . ابلیس بکار و بار او ریش دهد
 بهجت خاطر روز افزون باد

رقعه سی و هشتم

مشکل بر اطهار نوازم اخلاص بدست سراپا اختصاص خلقت و نگاه میان رحمت الهی تحریر یافت

بیت

مباد تو سلامت بخیال تو خوشیم غیر نادیدن تو هیچ پریشانی نیست
خیال نکنند که دوستدار برپا نثار نردم مخالفت باز و از آئین مروت در گذشته بیارزد
پردازد انشا الله تعالی تا دم حیات نایب کو بیان و وصلت جو یان خواهد بود

بیت

این نیست که حافظ را مهرت رود از خاطر کان سابقه پیشین تا روز پسین باشد

رقعه سی و نهم

بدوستی که از غایت فلاکت در گرداب رنج و تاب افتاده بود مثل برهه زات نصایح سمات

تحریر محمود بیت

باید چو برق خنده زلفان زلیت در جهان فی همچو ابر بر سر دنیا کمر بستن
در تنگنای کشش زمانه وسعت آباد است قلال را که داشتن خاطر را چون حروف
رزق مشتبه داشتن است مقتضای دانش و دانش آنکه در همه حال شکر و صبر که هر یکی
وصول نعمت و حصول دولت که ایند و لب چون و چو انکشانند جمیع صورتی و مسموی نصیب
روز کار فرخنده آباد بانون و الصاد

رقعه سی و دهم

در اسناد عالی رسیده اوداد دقیقه شناس خط خفی و جلی میر علی تحریر نمود همیشه خطر جان
مرث آن سرد فر خوش نویسان روز کار که صفت در شاهوار در جنت بهائی ثلث کن نیز
خلعت ده خط بهوشان کلندار باد ویر گاه است که مخلص چیمبی با وجود نسبت بندی که بدرج
کمال محقق است بر تقیم رقلع هر شعل کامیاب گردیده و خبر حال خجسته آل آفرمایه فضل و کمال

که تعلق مضطرب این شکسته بال بدان میتر است نشنیده رجاکه بخلاف گذشته بود از صحت مزاج است
استخراج خود بقلم آرند و دوستدار در برین را که خط نسخ بر صفحه رسمیات کشیده تقویم پارتیه نه انگار ندو

رقعه چهارم

بخدمت بخلد چمن نشاط سیراز به بند مجموع انبساط صدر انشین مکان رفیع محمد شعیب محمد میرزا
دامن و کنار نامه را بمقتضای استثنای و مقدمات فراقی مشحون ساختن با دایمی مطابقت
عرفیه پرداختن است لهذا بان نمیکرد و بر سر گذارش مدعای آید محبت پناه خویشهای فراقی
وصفاقی مودت دستگاه اخلاص کزین شیخ تاج الدین که درخواست پروانه خان سحر لعل
والاستان عنایت خان دارد مخلص حقیقی را برین میدارد که درین ماده بان صداقت نشان
بر نگار دگر توجه کریمانه در باب مشارالیه مبذول فرموده خیر خواه را با متشان مشمول خواهند فرمود

بیت

تازنده ایم لطف خود از ما مکن درین لب از وفات کس کسب حسن نمیکند

رقعه پنجم و نهم

بر دوستی در سخاوتش تحویر یافت

بروت و ووداد بنا مافوت و اتحاد دستگاه اخلاص مندفخ چند بار بهمارش این
و آن در باب رفع مناقشه برادران بنام نامی نواب والا جناب حاصل کرده و با اینکه
حق بجانب خود در راه بجائی نبرده در بصورت اگر توجه ساسی که متکفل مهام کافه آنام است
در باب مشارالیه جلوه ظهور دهد بر آئینه بامنت پیشمار بر ذمه دوستدار دهند . بیت
میدار سربو بجاکاران ز نهار شکرانه انکه سر فرات کرده اند
مدارج دولت در اعتقاد و در تقاضا و بحر حبه البنی و آله الامجاد

رقعه ششم و دهم

مقبولی که نامش از ایات بطریق توشیح بر نمی آید تحویر یافت

مکتوف خیر مرکزین

ابیات

یاس را صورت امید نمود	که جبینی چو رخ ز پرده کشود
سرودر پیش قد اوست غلام	راخت افزای بیدلان بکلام
در دنا و طعنه زن لب در میان	یاد او در در او بدست میان
بهره بخشد چه از قریب و بعید	عید رویش بهر شقی و سعید
انکه خورشید راست سایه از او	دولت حسن راست مایه از او
جو هر لعل اوست راحت دل	منطق او هر حسم راحت دل
یوسف از مهر او زینجا و از	لب عیسی از دست در گفتار
معنی از لفظ نوی فسون سازد	لفظ از معنیش بخود نازد

باو که از سال نامه و پیغام بهجت التیام از خیر اندیشان مستهام در بیخ داشتیم بحسبم هر
کاشتن است مضی یا مضی آینده را بهیت
کم نگردد تا باش خورشید اگر . در بدخشان مثل ساز و تنک را
گلشن بهجت و نشاط شگفته باد با لئون والصاد

رقعه حبل و سیوم

مستمل بر معنی که حروف الفاطش نقطه پائین دارد تحریر یافت و او ابریهال علم
جا و همه حال یار و یاور عارج معارج سدا و صاعده عدل و داد میدی میرسد جواد باد لب از
ادای می مردم و داد که آداب ارباب یکدیگر بود و بطلب یکدیگر ایمطالع کرامی مراسد که نوک
یا بیای کب علم سید عبدالوهاب خال حمره بود و ایام سعید مردم روح مجروح کردید محب صمیمی
که رابطه و داد بدید محال دارد در باب موی الیه که بجد و جهد بیا به صباح رسیده سی مطلوب بجا
می آرد امید که بعلم و عمل بهره یاب بوده بمراد دل برسد بگرته وجوده

رقبہ حاصل و حصارم

مشکل برصفتی که یک لفظ نقطه پائین دارد و دیگر لفظ نقطه بالا دارد و تحریر نمود ابواب
نشاط و ایمنی گشاده باد از ویرد و سستار سراپا انگار یاد نشده موجب آن و رازی حضرت
دیگر نخواهد بود سخن پرور نظر بر استحکام رابطہ اخلاص باید داشت و ادای لوازم دلیری سخن
ارباب دانش باید انکسایت سوامی شوق چه نگاشته آید

فصل سوم مشتمل بر دو قسم قسم اول در مکاتبات تهنیت امیر مکاتبه اول کودت هفت که خدائی نگار شش یافت

بیت

شکر خدا که از مدد بخت کار ساز برجت آرزو دست همه کار و بار دست
قاصد فرخ خال نام بهجت شامه تمنهن بر شادنی که خدائی الزامه آمانی و آمان نسازد و بقدر دست
لزوم خود خاطر دوستان را مسرت آکین گردانید الحاح و التماس که آن مسیح عصر سخنوری برسد
کارمائی هم دشمن آفتاب گشت و آن یوسف مصطفی پروری بر بخت بهجت و شادمانی هم آغوش
زلیخا گشت پیام بهشت بریز که دید و جانانه راحت آکین در بر رسید امید که فراز بنده مسکن و قمر
آن قرآن السعدین را بمبارکی و خرمی تا طلوع نیرین در برج عشرت و شادمانی همخوان دارا و اول
نیرین را بکارمائی و خرمندی تا طلوع سعدین از کشف و صوف شداید زمانه در آمان گرداناد

مکاتبه دوم

در تهنیت فرزند سراپا اخلاق محمد الاطفاق شیخ پیر محمد تحریر یافت
پژار شکر که از لطف قادر جاوید شکفته شد کفل دولت بوستان امید
خیر طلب سراپا ارادت خلیفه طالب العلم به ابوف تهنیت و صوف تحت از زبان انبساط
نشان و دل نشاط افشان با ایضا این مرده انا بشکر لعلام خامه را بر نگین و نامه را مسرت

آکین مکر داند که در زمان محمود و آوان مسود و سروش فرحت اخوش بشارت فیض
اشارت بگوشتش همان فراموشی فراموش رسایند و خاطر مخلصان بدین نوعه و روح فراموش
گردانید فرخنده طالع که قدسیان کو برانجسم بر فرشتش تبار ساختند و به حیوان بود و طالع عمر
پیر داشتند ملک از نهایت کامرانی برقص و رآمد و سلال از غایت شادمانی بصورت مبد برآمد
فیض اعجاز غیبی بدایه کبری خود را عزت آموذ نمود و دید بیضایی موسوی از شمع تجلی جهانیش
روشنی بر خود فرو و آفتاب جهان تاب بکمال شوق زره صفت مهرش گردید و زهره زلیخا
مثال مشتری آلن یوسف گفتان جمال گردید

بیت

مزدگر از کمال خوبی او کند پیر فلک یعقوبی او
غرض که در هر خانه شاد دایه کامرانی و در هر کاشانه ترانه شاد مایه است الله تعالی آن نازه
نهال اقبال را بکمال صوری و مسموی رساناد و بخرات حال طالع مشر و داشته برای شان و بهجت
محبت کیشان مبارک گرداناد و بالینی و آله الامجاد

مکالمه سوم

بیاری در تهنیت صحت و شفای بیماری تحریر یافت
الوف حمد و سپاس شافی بهال و صوف شکر و ستایش ایزد متعال را که آن حمیده خصال خسته
افعال از فرشت صفت و نالواالی بوشن بخت و کامرانی رسایند و خاطر دوستان صافی منش را
از سخرن و طلال آزاد گردانید

مصرع

برین مرده که جان فشانم روات
الله تعالی آن نو نهال گلشن آمانی و آمال را از صحر مرشد اید زمانه نخر و سر گرداناد و بر طبق
آرزوی دل تود و منزلت بجمع مرادات مسموی رساناد

المکاتمه چهارم

در تهنیت توفیق خدمت بخدمت رفت و اقبال مرتبت اہست و اجلال منزلت خان بلند مکان
بازید خان تحریر یافت

بیت

صباح خوش خبری بدید سلیمان گفت کہ مژدہ طرب از گلشن سبا آورد
مخلص جعفری خلیفہ طالب العلم بعد تحریر الوفاء و عدیدہ صنوف اثنیہ کہ مقرون بہ تہنیت بود با
وہجت و مبارکبادیت مشہود خاطر عطف مظاہر می کرد اندکہ از نسیم این بشارت خبر
اشمارت ریاض آمال و آمالی مخلصان وائق الوداد نصایت تازه گرفت و از تہنیم این
نوبہ سراسر امید شام عیش و کامرانی دوستان را نسخہ الاتحاد طراوت بی اندازہ پذیرفت شکر
ایزد را کہ دعائی خیر اندیشان در جہ اجابت یافت و آفتاب مقصود بردوش آرزوی
دوستان یافت بحکم آنکہ ذات سامی صفات آن والا فطرت دقیقہ شناس شایستہ خدمات بلند

بیت

ای مرتب کہ دیدہ نمود است کار کلی ہنوز در قدر است
بمقتضای ہر بانی کہ در طلب دوستدار اہمارفتہ بود خرسندی افزود اگر چه خیر خواہ در
خدمت فضایل پناہ فاضل دستگاه شیخ محمد طاہر کہ فضیلت ایشان بر آن ماس خیر اندیشان
ظاہر است بحیثیت تمام بخواند و بتلافی ایام مہمل خاطر خود را مغلوب خطرات ہمو و لہب
نمیکرد اند لیکن از آنجا کہ خیر طلب جان نثار درین مادہ بی اختیار است امید آن دارد کہ بکلی

بیت

اید بسر کوئی تو پویان پویان عشاق مصفت وصل تو جوان جوان
امید کہ نامند سپہر باقبال آفتاب مزین و مجلی است و پایہ کرسی بدولت عرش مشرف
و علی مسند داشت و الفضال را وجود فیض نمود مبارک و ہمچون و بوجود منج الجود را

مسند جاه و جلال فرخنده و مایون باد بجای حبیب جند و اجل جاد

قسم دوم در مکاتبات تعزیت الکلیسر
مکاتبه اول

مصیبت نامه که مطلقش آتش افروز جان و مقطعش سوزنده روان بود رسید بر واقع
جان گاه آگاه گردانید حقا که ازین خبر و حشت اثر ذالیه را خلاصت زندگانی تلخ نمود
و با صره را سر مه شادمانی تیرگی افروزد صبح از مشایده این حال گریان خود در دید و شام
از ملاحظه این طلال لباس سیاه پوشید فلک از بار غم و الم پست دو تا گردید از چشم طایک
خوانه حضرت چکیده آفتاب از غایت درد درخ زرد گشت و ماه تاب چون اهل ماتم در طبقه
ناله نشست آب از طراوت افتاد و خاک بجنگی بنیاد نهادش خرم خود پاک بمخوت و باد
مجنون و اراسباب کوه کردی انداخت بر گاه جهانیان را حال چنین باشد درونانی من
و دست از صورت و ممتنی که تواند ساخت و بهم نشینی این زاویه کزین الم که تواند برداشت

بیت

هم تن خون شوم ز دیده چکم کبر دایم که گریه را اثرات
القسمه این داستان آتش فشان و آمان تلم میوزد و بگریان کاغذ شعله می فروزد از آن
که دست بر آفریده از نقد اقبال کوفه و همه را که ز برین شاه را هست در بنصورت آن معنی شمس
کارخانه تقدیر را ناکزیر آنکه اولانود بصیرت گمراشد و بعد از آن غم و کان مصیبت را سنگین نمایند ان القیم

مکاتبه دوم در تعزیت دوستی تحریر یافت

خبر و حشت اثر و واقعه ناله آن گل گلشن آتش سرو باستان قدس داغهای تازه بر دلهای نهاده
و چینه اشک از چشم بر آتش و سیکانه نکرده بلبل عید ناله و آه بفلک رسانید و ز کس غشاق و
چشم نگران مانند کوس نبود پیرین زبان را اگر گفتگو بر لب و غنچه لبه نکلدی در زاویه تعزیت
نشست لاله از غایت حزن عرق خوانه حسرت کردید و سبیل چون زلف مهرشان بر خود

پس چید بکس کس کن که از تحریر این حرف غم اندوز قلم می سوزد و از تقریر این مقدمه عالم امود
 زبان شعله های افروز در بر ادرم بحکم آنکه لباس حیات دنیا مستقار است و عیش و نشاط این
 کهنه رباط ناپایدار لاجرم السادت منذ کما لبروة الوثقیای شکلی می معضم بوده لب بجمع
 و فرخ نکشایند و باستقلال کمال دیرست و تسلی متعلقان خود انمانند بلیت
 کمر غل رفت میوه او پاندارتا و دریا اگر گذشت در پشاهوار با د

مکاتبه سیوم در تقریریت تحریر یا فت

از اجتماع خبر قضیه نامرضیه آن همدوس و وطن گزینیان بهشت و هم آغوش چمن نشینان خلد
 فیض آکن تا لم و تشر و نمود و ابواب خزن و ملان بر دلها شود کتاب از نهایت اتم صورت
 کتاب گردید و عشرت را از غایت غم خار حسرت در جگر خلد دیده ازین واقعه دلسوزان کتاب
 بنیاد نهاد و وسیله ازین نایره شعله افروز در التهاب افتاد اخر الامر دوستان راسخ الاتحاد

بمقتضای این بیت

عرفی اگر به کبری غیر شدی وصال نه صد سال میتوان تنها گریستن

از جرع و فرج که داب و لبکان صورت و لباس است باز ماند و تحفه فاخته و در و در و روح
 آن مرهم خسته دلان که زانند ظاهر است که آن رموز دانان کارخانه تکوین و ایجاد و منی لقا
 حیات دودی بی برده دست بجل المنین شکلی می که منظور بازگاه حدیث است زده با تازی

بیت

آنکس که اولتس عدم و اخرتس فناءت در حق او کمان ثبات و بقا خطا است

فصل چهارم در آداب و القاب یاد شناسان

بکثرین فدویت کیشان عقیدت اکین بدزد الدین لوح جبین را بتقوشن سجدهات بندگی منقش
 داشته و رقوم تسلیمات غلامی با قلام انامل بر صفحه تارک لکاشته بموقف عرض ناصیه سایان بارگاه
 خواجهین سجده گاه شهنشاه ملائیک پناه غل ظلیل ایزد متعال نایب مناسب و او بر بهمال که غلام از

شوق سجودش هر سر در خضوع و ملک از زمین بوسیدش موم بمو با خضوع می رساند

ایضا

کمترین فدویت نشان جان نشان نه در خان بوسید سجود عقیدت آموذ کلاه بر آستان
سجوده و راه بندگی چون آفتاب بر سجوده بموقوف عرض بار یافتگان حواشی بیاط فلا و
مناط بندگان حضرت سحافی خلیفه الرحمانی می رساند

ایضا

کمترین فدویان سراپا اعتقاد محمد مراد سر عجز و نیاز بر آستان عبودیت دانسته و جبین را
و انگار بر سینه سینه گذاشته بموقوف عرض محبتان مجلس نورالکین و طمسان انجمن انجم ترین بندگان
قدز قدرت قضا صولت باعث امن آمان جهان و جهانیان می رساند

ایضا

عقیدت عشق سراپا بنار عبد الغفار الف قامت را به نلییات فدویت سمات نون خسته
و سراپا بنار بوسید سجدهات نیاز تا به اوج ماه بر افراخته بموقوف عرض بار یافتگان انجمن
انجم جمع و متفیضان محفل آفتاب شمع شاهنشاه فلک بارگاه خدیو زمین و زمان خداوند
ملکین و مکان رحمت اعم از نیک کار فیض اتم پروردگار ظل سحافی خلیفه الرحمانی می رساند

ایضا

کمترین فدویان جان نثار عبد التار تا ترک افتخار به تقبل عقبه فلک رتبه که قبله حاجات
مقبلان حق بین است بر افراخته بر عرض متهنانه آستان سدره مکان نواب بلال کا حجاب عالم
و عالمان می رساند

ایضا

کمترین خانه زادان عقیدت سحافی محمد امین لبید تقدیم آداب بندگی و تسلیم قواعد پرستندگی
بموقوف عرض بار یافتگان محفل سحر نظیر و سعادت اندوزان مجلس بهشت امین نواب بلال کا

نهاد او یک عظمت و اجلال را فاع سایه شمت و اقبال کرده کشای کار فرو بستگان مریم حضرت
دل خنکان صاحب زمین و زبان میرساند

ایضا

داعی دولت ابد طراز آداب کورنشات بندکانه بجای آورده بعض حاجبان سیده سینه
و محرمان عتبه علیه نواب قدسی القاب خورشید نقاب می رساند

ایضا

پرورده لطف و احسان حسین خان آداب و تسلیمات بندگی سمات بجای آورده بموقف عرض
بار یافتگان بساط فیض انبساط مفضل سامی نواب و الاغیاب جهانیا را با نجبه القاب نوالیها بپند میرساند

ایضا

عرضداشت کمترین بندکان هفتدات انما محمد رضا آداب و کورنشات بندکانه بجای آورده بعض
سجادات اندوزان حضور نور نور السور نواب فلک جناب سپهر اقتدار خورشید اشتهار نوابها
و منبلی می رساند

القاب فضل

افلاس قدسی اساس آن قبله در باب فضایل کعبه اصحاب فواضل مقدامی کاوردان منازل
تحقیق پیشوای رهروان مراحل تدقیق مظهر کمالات دینی مطبوع انوار افاضات یقینی حضرت
میان جویو مخدومی استادی مدظله معروف بارشاد و مترشد آن و ابقن الانقیاد و مستفیضان
راسخ الاعتقاد بادوره بهیقتار بعد آداب عجز و انکار که طریقه عبودیت کیشان هفتدات اندیش
است بعض فیض اندوزان انجمن هدایت متوطن میرساند

ایضا

ذات فیض سمات آن کاشف دقائق فروع و اصول واقف حقایق مقبول و منقول مجمع الفضایل
منع الفواضل حضرت میا نجو دام ظلّه بپوسته مرجع در باب فضل و کرم باد بعد اداسی نواز عم عبودیت

و عقیدت بعضی طرزان آستان فیض نشان میرساند

|| القاب درویشان ||

اشراقات انوار خاطر قدسی ماثر آن مظهر فیض الهی مورد کرامات نامتناهی و سیل ارشاد
انام واسطه هدایت خاص عام لکانه بارگاه احدیت مقرب بساط صمدیت حضرت شیخ
جیو دام مجده ظلمت زدای عقیدت کیشانی باد بعد اقامی آداب کورنشات فراوان
و تسلیمات بکیران بعضی بهره اندوزان محفل فیض آگین نی رساند

|| الضا ||

لوح خاطر فیضی مظهر آن منهل متعششان زلالی کمال مجمع افاضات انوار ذی الجلال برانده لوح
نصوف و برافرو زنده چراغ تعریف حضرت شیخ جیو دام برکاته بر قوم مکاشفات غیبی و واردا
لاریبی مرقوم باد بعد اقامی تسلیمات بعضی ناصبه سایان آستان هدایت نشان میرساند

|| الضا ||

میا من اوقات فیض سمات قبله ارباب تحقیق کعبه اصحاب تدقیق منبع علوم روحانیه مجمع فوید
سبحانه مخزن لطایف قدسیه معدن معارف الدسیه بروز کارخان مستر شد آن راسخ الارادت
وصلی باد بعد اظهار لوازم عجز و انکسار که طریقه عقیدت مندان عبودیت و تار است خود را
قراباد ضمیر صافی پذیر سعادت اندوزان حضور میدید

|| القاب قاضی ||

مسند شریعت غرا و ساده ملت بهیضاندات با برکات آن مجمع ارباب تفصیل مرجع اصحاب
دلایل حضرت قاضی صاحب دام برکاته زین کیر و زینت پذیر یاد بعد نشید لوازم عبودیت
و تمهید مراسم عقیدت بعضی نایافتهگان آستان ممدت نشان می رساند

|| الضا ||

ذات مجمع الحنات انبیاک مسالک ممدت و انصاف احی مراسم بدعت و اعتداف

باعث نظام شریع معین و موجب قوام دین حضرت قاضی صاحب دام افشاء باد بعد مجتهد وارضا
بندگی و تقدیم مراسم پرستندگی موقوف میدارد . القاب شعرا

بیت

زهی چراغ معانی ز فطرت تو میر شمع شمع تو چون آفتاب عالم کبر
لطافت طبع کو بر نشان و طرائف ذهن فیض نشان آن بکلام آرای بزم نظم کسری و بزم
افزای مجلس شریوری شیرازه بند مجموعه سخن نخلی بوند مضامین نو و کهن کثا طبعشای غزل
انبساط پیرای دلش کمان بعد تحریر قصاید شوق می شود خاطر الهام تا شرمی کرد اند

ایضا

خاطر فیض اثر آن مبدع قوانین نکات بدیع مخیر آئین ابیات ترصیع فردوسی فصاحت
سبحان بلاغت شیخ عنایت همواره منبع اشعار تازه مضمون مجمع اسرار بارگاه چون باد بعد
شرح تعداد قوانین اشتیاق مکشوف ضمیر فیض تقویم میگرداند .

القاب الطبا

ذات مسیح صفات آن مرحوم نذیر اجتهاد حکمان کلید کار فرد و بستان مبدع قوانین شفا
مخترع آئین دوا جمع مکالمات قدسی منبع معالجات جالینوسی شدید ضوابط حذاقت موسس
قواعد حکمت و سید محبت علیان روزگار باعث تندرستی ضعیفان پر دیار باد بعد ایصال
دعوات شوق اشتیاق مکشوف خاطر فیض آثار ملیسوی کردار می گرداند

القاب متبحران

لوح خاطر صافی آن ادب آموز مجلس ارباب تقویم شمع افروز محفل اصحاب بحسیم واقف
استار خالق آسمانی کاشف اسرار و قایم نهانی بر قوم واردات غلیبی مرقوم باد بعد
ترقیم صحایف و داد مشهود ضمیر بیضا تقویم می گرداند .

القاب پدر و جد

سائمه بلند پایه آن قبله حقیقی و کلمه حقیقی افتخار کونین استظهار و ارین مفتی مکرمی حضرت
ولی نعمتی نرسر اولاد و احفا و الی یوم القیام مخلد و مستدام باد بجز مئه النون و الصدا و بعد از
لوازم آرزو مندی با ذراک دولت قدوسی که تکفل وصول سعادت جاودانی متعین
مراوات و و جانی است مرفوعه دارد

الباب

ازیر و جهان بخش جهان آفرین ذات عظمت سمات آن قبله صدوری و منوی و کعبه دینی و دیو
جمع انواع شفقت منبع اصناف مرحمت اعتضادی مرزی ام را پیوسته بر فرق عبودیت کمال
سراپاشار پرتوانداز و ارادیدار ادای تسلیمات عقیدت آیات که باعث حصول سعادت
و موجب وصول مراوات کونین است بخاکای مبارکه عنیدارد

الباب

ذات مرحمت سمات آن قبله نقیقت و مجاز و کعبه آرزو و نیل متفق فیض رسان کرم مهربان
حضرت عمو صاحب همواره بر سر عبودیت کینان عقیدت پرور ظل کسرتا و بعد از ادای لوازم
تسلیمات بندگی که سرمایه سعادت جاوید است مرفوعه میدارد

الباب

جمیعت صدوری و منوی شامل حال فرخنده مال بندگیان اخوت پناه عظمت و سگاه طراد مهربان
مشفق قدر و ان مرزی ام با و بعد تعلیم رعایا آرزو و حصول خدمت سراپا سعادت مرفوعه میدارد

الباب

باغبان قضا و قدر نهال مال آن غره ناصیه سعادت فرخنده با هر دو دولت بکلیه از رستخاست سبحان
الطاف خویش مبر داشته بکمال صدوری و مستنوی زسانا و بعد ترقیم دعوات عزیز حیات که
در دل و جان است مرفوعه نماید

الباب

صحیفه حال بهجت اشغال آن محمود الحضایل مجموع السامیل سعادت یار کامکار بر قوم انجمن مطالب
گرفتن و مقاصد داین مرقوم باد بعد ادعیه طول عمر و حصول مطالب اعلام دای مسرت پیرای آن
فرخنده منش آنکه

القاب برادر خوار

کار سازی نیاز آن برادر بچان برادر فرخنده سعادت اثر را یکسب علوم فیض از روم فایض
داشته هم آغوش بهجت تازه کرد اناد بعد تحریک صحیفه دعوات طول عمر معلوم آن بصارت
چشم نصارت جسم باد

خاتمه کتاب مشتمل بر چندی از قوانین مفیده قانون اول در برهیم
آداب ورود و فرامین

یرایق قضای تبلیغ نامند و حی آسمانی که از افق غنایات خبر دانی ورود یافته پایه عزت و افتخار
این ذریعہ عقیدار از فلک دوار در گذر امید

ایضاً

بور و فیض آموذیر لیخ جهان مطامع پایه خرد و افتخار این فدوی جان نثار را بر امر فرقدن کریم دای

ایضاً

بشرف صدور فرمان وحی توانان بهر عزت و افتخار این خانه زاد سراپا اعتماد دار خفیف حاض
بفلاک الافلاک رسانید

ایضاً

فدوی جان نشان بشرف ورود فرمان مریمت عنوان جبین نیاز بخود معبود جمعی شود

ایضاً

ورود فرمان غنایت عنوان ذره را منصب خورشید و نوریه از دولت سلیمان نبی بشید

قانون دوم در تقداد اسامی مکایب

نواز بشی نامه فیض آموذ سرفراز نامه عنایت شمامه مرحمت نامه فیض آئین
 امتیاز نامه تملطف قرین: عمیقہ انیقہ: خفیہ شیرفہ کرامی نامه تملطف شمامہ رقیہ کریمہ
 رقیہ تملطف طراز رقیہ الوداد عمیقہ الاتحاد اخلاص نامه بهجت قرین اختصار
 نامه نشاط آئین بهجت نامه انبساط آئین بهجت نامه اخلاص آموذ اتحاد نامه تملطف
 شمامہ نامه بهجت آمینہ نامه فرحت آئینز بکثرت مرغوب مکتوب بهجت
 اسلوب رقیہ خلعت طراز مکاتبہ دلنواز مراسلہ نشاط افرا نامه دلکشا
 نامه مسرت پیرا مفاوضہ صداقت مشحون مکاتبہ اخلاص مشحون نامه صداقت
 مشحون نامه اخلاص مشحون صداقت نامه اخلاص آئینز اتحاد نامه اختصار آئینز
 درود سلامت

قانون دوم ذریبان الفاظ و اصول

مکاتیب درود یافت پر تو و رود انداخت و رود نمود شرف اصدار
 یافت بخیر ادا یافت بهجت آفرود مسرت افزای دل اتحاد منزل کردید
 نشاط بخش دل متعلق کردید هدوشن بهجت تازه کردید هم آغوش مسرت بی انداز
 ساخت بکین ده خاطر حزن کردید انبساط پیرای خاطر اخلاص با اثر کردید
 باعث مزید انبساط کردید موجب مسرت و نشاط کردید بهجت بخشای دل اخلاص
 گزین کردید موجب التراح سینہ یکنینہ کردید باعث نشاط خلعت و اتحاد کردید
 باعث ازدیاد بهجت خاطر سر ابا اخلاص کردید باعث نشاط خاطر اخلاص مسرت
 کردید غمزدانی دل تو و منزل کردید ظلمت ردای آئینہ خاطر و داد مظهر کردید
 غمزدانی سینه نور گزینی کردید

قانون چهارم در تعداد نوشتن مکتوب الیه

مرفوم علم مظهر رسم بسته بود نکارش نامه مرحمت شمامہ گردیده بود نکارش نامه

تقام عطفوت سلک گردیده رقم پذیر کلک عطفوت سلک گردیده بود نگارشش پذیر
تقام بدایع نگار شده بود رسم پذیر خامه ضایع آثار شده بود مرقوم قلم نکته نفع معنی نگار گردیده
بود مرقوم نموده بود نگارشش کلک کور سلک گردیده بود نگارشش کلک جبهه طراز
شده بود ایام رفته بود اشاره شده بود تحریر پذیر قلم تحت تصویر شده مرقوم قلم نیم شک گردیده

قانون مجسم در ترسیم حقایق و حالات بعبارات مختلفه

گذشت حال کرم دادار بهمال و از توجه آن قبله امانی و امان بنیک منوالست جریان اوقات
معقرون بشکر و ارباب الوطایاست احوال این قاصد معقرون بشکر از مقتضات ماند و بود
ایستاد و قرین ممدرب المعبود است مجاری حالات این حوالی معقرون بعبایات لایزال است
افعال انیسر زمین ممدرب سالیان از جهان آفرین است گذشت حالات این نواحی ممدرب حمدانی است

قانون ششم در تعداد الفاظ

توقع رجاکه امید که ترصد که تو لاکه نامول که مدعو که مرتصد که مقتضای عمل درین آنکه
مقتضای عطفوت که سینه آنکه طریق مودت و اتحاد آنکه شائسته دور بینی آنکه مناسب بجهت آنکه
تولای مودت صمیمی آنکه آئین مروت و ثنوت آنکه اتحادی مقتضی آنکه فقط امید که این

جامع التواین حکم این بیت دلنشین است

سخنم قطره بود سمع لطیفان صدش قطره را دولت در دانه شدن از صدف
نابیر بار آبرو بخش جبهه کل و باد نوروزی غنچه کشی شفقار بلبل است چون صفی رخسار ازین
زیر همین منظور نظر دانا دلان سخن آفرین باد

بیت

از حضرت آنکه بزدیاک . که ذات مناجش به بولاک

ممت با لجنه

نعم المولى ونعم النصير

انكساری

مشتل نیز در علم مکتوب چون نسخه مذکوره نایاب بود اکثر طالبان از خواندن
آن محروم بدین جهت نورالدین بن یحیو خان و کریم جی در بند مکتوبه یعنی محلی حیدر

نمودن نمود

بسم الله الرحمن الرحيم

مکتوب اول

عرضه داشت بنده کمترین فلان ذره و ابر بموقف عرض حضرت والد ولی النعم وافر الحمد و الحمد
 مشفق مهربان مرقی جهان قبله پرد و جهان میرساند که عواره بد و عاکوی جهته ترا دید عمر حیات النعم
 مراد است قیام میناید الهی سائیه عاطفت و ظلال را رفت آن حضرت بر مضائق این بنوکان مکتوب
 و مبطوط باد بحر رحمة البنی و آله الامجاد بعد از تقدیم لوازم عبودیت و خدمتکاری و مراسم مراعت و
 فرمان برداری و محروض بحمید النور فیض کسسته میکروا ند که تشوق و آرزو مندی بدر یافت شرف قدم
 بوسی ایشان نه بمرتبه ایست که عشر غیر آنرا با دود و دوات بسته دمان و با شحات قلم کمبود انسان و در
 تحریر تواند آورد و امید و ارادت که خداوند عالمیان و کلام بخش جهانیان سببی را که متضمن حصول این مطلب
 از چند باشد از قوه بفضل آرد و بمنه و کرمه مراد است دو جهاتی و سعادت مجاودانی محصل باد بالتون

مکتوب دوم

جواب

فرزند و لبسته حکیم بود نور البصار سعادت آنرا از عمر بر خور دانه ذره العین بل عین الانسان
 و انسان العین چشم و چراغ جان و راحت جهان فلان همیشه از عمر بر خور دانه بوده بنانیت باشد
 بعد از دعای بر خور دانه ای بلکه خبر یان امور آنچه و دیگر رب مجود بخیر گذرانت و بخور دانه ای آن

نور دیده هیچ اگر ای واقع غیبت امیدوار است که غریب عجب الاسباب شام فراق را صبح
وصال مبدل کند اندیشه که مرگه ثانیاً آنکه مسرت نامه فرحت فزایی که بدست قاضی رسان داشته
بودند در بهترین ساعات و خوشترین اوقات ورود نمود و بر مضمونش مطلع گردید باید که چنین
منوال تا هنگام حصول ملاقات ابواب مکاتبات را مفتوح دارند که مکاتبات نصف ملاقات
گفته اند و الله اعلم

مکتوب سیوم

قطعه

فیضات تو مظهر وجودم . ای روی تو قبله وجودم
موجود شدیم از وجودت . بی بود وجود تو نبودیم
غرض ازین عرض آنکه بحق علی بنی که علامت نباش و اشکار است و حکمی که مدور صرخ بیدار است
از ان زمان که بشهرستان ملازمت و کتان خدمت بخارستان مفارقت و سنگستان ندا
افتاده ام دیده ببل فراق دیده چون جوان خزان در السکابت و کانون دل صلصل صدی
اشتیاق کشیده در التهاب نه این مجروح خسته را بی دریافت مرهم ملاقات اشرف
اند بایدست و نه صدر و البسته مخزون شکسته را بیک نایش دیدار مطلوب انحلالی از حق مسؤل
و مامول است که غم کشیدگان فادیه فراق را بجهت دیدار دوستان شاداب گرداند و تشنگان
زله به اشتیاق آباران و مال یاران سیراب

مکتوب چهارم

نامه عمراد و پایه فرحت نما که باین غزوه القا نموده بودند در بهترین لحظه و خوشترین
لحظه ورود احوال فرمود قدومش را با قدام تطییم مقدم نموده مراتب شکر مرتب داشت آمد و بعد
از ترغیم تحیات مجانبه و دعای شتاقانه اعلام مرام بانظام میرود که چون خطابهائی خطاب آئین
و کتابهای شکوه انبیر که از مضمون کتاب لطیف و خطاب شریف مضمون شد بجنب نموده آمد و بعد از

تا من بسیار وخیل بپشتار تسکین خاطر مسکین داده آید و رساله نامی که از پنج باب مرسل نموده شد
ظاهر البشرف مطالبه اشرف مشرف شده باشند و اگر نه بنر او از چندین عتاب و سختی این عتاب
نمیفرمودند و باید که روز بروز هر روز نامه نامی فرستادند و در دوازده نامه که موجب تسکین خاطر مسکین

مکتوب پنجم

فرزند سعادت مند انجن پسندار جمیع حکم تویند آراسته علم و پیراسته علم شائسته مقال و بایسته
قال فرخنده خصال کزیده افعال قره العین جمال الدین حسین طالع عمره را بعد از دعای پیرانه
و تحت نامی مشفقانه انشاء میسر و باید که آنقرند زنی کل الحان در صحبت علمای ذالافعال و الاقوال
اشغال داشته باشند و همواره تخم نیکی در کشت راز دینی بکاشته و بام و شام مل علی الدوم
در تحصیل علم و ادب کوشیده و در تکمیل کمالات حسب و نسب قیام نموده باشند و در تکرار
و مواظبت بن استحکام مرموده

بیت

هر سبق را که نهی میشن نظر تا نبهی ز سر او مگذر
و باقی افعال مرغیه و خصال رفیه را از جهد امتیاز بنماید و احوالات خود را من سایر الجاهات مع
افغان و اخوات قلمی فرماید

مکتوب ششم

بیت

دیدم خواب دوش که ماهی برآیدی کز عکس روی او شب هجران سرآیدی
در فکر خیال دوش نه خوش بودم و از جرم جام دوشینه سرخوش که ناگاه از مغای درگاه
و افاق بارگاه ندانم رسید که

بیت

تعبیر محبت بسیار سفر کرده امی رسد ای کاشن بر چه زو و تو را ز دور و راهی

از اصنامی این صدا شنیدن این ندا در عین طلب که آهوی باد رفتار بل باد صرصر مگر زار لبان
ابرینار در شیشه کان و عوی حرار یعنی پیکه نیک و ونیز روار حضرت و بی النعم

قطعه

رسید و رساند از جناب مکرّم خطی که لکاهش جلائی بصیرت و باد
فرود از جمالش بصیر دیده ام را تو کوی چشم بصر بر بهر داند
قدمش را بقدّم اجلال و رودش را بسای استقبال متقبل گشته سر نیاز بدرگاه کار ساز
بشکرت مقدّس بناده آمد و داد شرایط عبودیت و خدمات تمام داده بعد از بندگی بندگانه
انهای فی حکمرانه آنکه بدولت و اقبال نیز و آل الکان کمال بالغد و الاصل بخدمت جلائی ذوالکمال
و الافعال که موافقت بسته ام و روز و شبان قاصد کشف معانی بپایچ گشته و هر خطه بیتج او را ک
مفصلات عقلی گشته و هر لوحه بسمان بیان خوشن شکلات نقلی را گشته تا معلوم باشد و در صبح و شام
بقای دوام آن تجسّم فرجام را از درگاه ملک علام خواسته می آید و امید داریم که این دوری مبدل گردد
بمختور و این کلفت تبدیل باد بسیرور باد یارب برین دعا آمین و همه خورد کلال روز و شبان دعا

مکتوب هفتم

مصرع

مودت شکاری محبت و تارک

محرّم در راز معدن کوهر نیاز کامل الاصلاح صادق البقیده والاخصاص آفتاب آسمان مهر
و داد و اهدای فلک الفت واتحاد

بیت

ای از فروغ روی تو عالم منور است • و از عطر خوی خلق تو لیلی معطر است
مشهور زمان منظور جهان یگانه نواز یگانه که از سیر افروز مخالف انداز نتیجه دوران خلاصه آوان
سرمایه جان اطمینان جهان فلان لازال تمسّ مجت منور آفی سماء القلوب و قمر مودت طالع آفی

اعلام المطلوب بعد از دعای مشتاقانه و تجنبتی مجانبه اعلام النظام میرود که مدتی بید و غمی
 بعید است که چشم انتظار بر راه امید منظر اندوید و فراق دید بهر کوه وصل مهر که قاصد بی از
 قبله مقصود قصد اینجانب کند و کلبه تاریک دور ماندگان بهر روبرو را بهر اخبار منور کرد و واقعه
 از آن کسبه بهر و تلافی به این صوبه نموده زاویه احزان نزد کان دور را بهر صحت ذات ملکی غایت

بیت

همچو چشم تا برون آئی . که کوششیم تا چه فزائی
 تا این غایت که از آن گلشن غنایت بوی محبت نوزیده است و شمیم دوست از چمن الفت که در کوه ما
 نکر دیده است بدیع میخو که چشمه مساحت قطره از تشنگان وادی فراق را و ابر مساحت نمی از ماندگان زاویه
 اشتیاق و رنج دارد شاید که دوات و قلم یافت نبوی و یا عهد انسباً منسباً فرموده

نظم

شکر خدا که باد بهار	بر چمن دیده احزان و اوتار
باد بهار می بخشن در وزید	نقش و سوزی و سبیل امید
باغ شده این و آن بر دامن	باغ بدو گشت کنون زاغ من
زان خبر خوش که چو جام شربت	در چمن دل گل شادای شکفت

القصه مشاعر و دلشای و ملاحظه غمزائی که این عکس خرمی را بان سرافراز فرموده بودند و در سرفراز
 آفات و الطف اوقات مانند شمیم بهاری و شمیم مشک گلشن خطرات از از ما را اخبار سلامتی
 وجود مسود و رشک گلزار جهان ساخت

کتاب هشتم

و سبیل فرحت و در لیمه بهجت که آن فرزند دلشده سواد کند از چمن گلان با پیصوب مرسل نموده بود
 و در اشرف ایام و الطف اوقات ظهور دولت فرمود و دیده جان را روزی و قلب شکسته را
 بخشد و بر سیدن اخبار محبت ذات جلوه کوشه منافی محبت گلشن قلوب مجال تازه و چمن جبال و دستان غلانه

قطعه

چه خوش صحنی دیدم است مرا از روی پای تو
کلات حیاتم تازه است از بویها رو تو
بجای آنکه گشت بزداد و نشد ضایع
هر آنچه از دیده تباران ریختم بر روزگار خود
می باید که روز بروز بهر لشکین خاطر پر سوز و محو غم
و کتب و فرست نهی بهین منوال ارسال
پیشوده باشند که مایه بهجت جان و سر مایه فرحت
چنان کردند و باید که اوقات شریف خود را بهجت
غیر وضع ضایع نکردند و اکثر اوقات به تحصیل علوم
که سر مایه سعادت دارین است به گذرانند و الی

مکتوب پنجم

بعد از تحیات بیمار و دعای بسیار معلوم آن مکان محبت و محزون نمودت بوده باشد که زمانه بعید
و عهدی دیدم است که از گلشن السن بویی و داد پیرامن کوچه مانوریده است و از آن چنین گفت
نسیم اتحاد که در کلبه مانوریده بدیع نماید که دریایی ساحت نمی از لشکان بادیه فراق دور دارد
و ابر کرامت عاطشان وادی اشتیاق را همچو ربا زینم که طراز است امانی نهایت نه آبی دیدار
دلدار پر مرده شده است و آب کامرانی ما از غایت سیر و مهری آن طرف افسرده گشته است
در این نزدیکی هم اگر آند یابی کرم و ابر نعم متعاطی خواهد بود و چنین مقصود و گلشن بهر دور روی نخل
خواهد آورد و اگر نه مضمون این بیت بشنید صفا نموده باشد

بیت

بارید بباغ مانگیزی و ز گلبن مانما ندبر کی

بسبب روانی امری که مامور به آن فرموده اند ینمان خود را بر او گماشته ایم و حصول آن در تحصیل
چون پاره جمع تواند شد مردمان لکمی همراه داده ارسال خواهد شد باقی مترصد حکمیم

مکتوب و پنجم

فلک سعادت و برج سیادت بخورشید ذات ملک صفات نایب مناب ساقی کو ترنت پناه
حیدر صفت و رقاص بنیان قله غنیمت ماحی کفر کافر حامی مشردین اطهر نای ولات بهجت کشور غار

رایض مضار محشر چراغ انور قبه انضر

بیت

ای دین محمد ز تو بگرفته حکما لی مه دوام گرفت ز حسن تو جمالی
مهبط انوار بنویه مخزن اسرار علویه بحسب سادات مرجع سادات بلیت
علوی نسب علای جهان پست قدرتت تخت بزرگی دو جهان شست خدرتت
قدوه امت اسوه ملت سراج و باج دین شمع جمع عیالین مردم دیده سیادت دیده مردم سعادت
ساقی کوثر امام مومنین آفتاب دین شفیع بنین مکل جهان مکرم اعیان حضرت سید فلان لازال سیادت
منور و محلی باد بعد از دعای مجانه و تحیت های متفقانه انهای برای صوای نمای آنک سویم قریبه است
که حب حال دوستان ایجابی نوشته می شود و از انجانب تلافی بگرفته هم گرفته است نجیب محمود می آید
موانع بخیر باد بدان موجب کشتی جان در تلاطم و امواج بحار غم و سفینه جهان در ترانم خیر است انهار
نعمت اگر از جانب مودت کرامی و طرف محبت نمای باد آشنائی که ز خود نهند فرموده میداست که
روی ساحل بسوی معاینه خواهد نمود و ان شاء الله تعالی

بیت

کشتی لشکرایم ای باد شرط بر خیز باشد که باز بسیم و یدار استبارا
بحق هلمی که علام نهان و آشکار است که در بندت تنهایی و زمانه جدایی حرف شرح از قول لوح دل
حک محمود ایم و اراضی سینه بیکند را از دلو انخانه غم حکم فرموده جهان بکنند که کلفت بفرحت و این
محنت محبت بدل کرد و سپس جهان بود که ملاطفت عالی توانم و توانی از سال فرموده باشند تا درخت
غصم میوه شادمانی و شجره الم بار کرامتی آورد مترصدیم

مکتوبه یازدهم

حمد حمیدی را وقت مجیدی را که کوبه کتاب و تلاوت کو خطاب از برج سیادت و درج سادات
در اشراقات و ابراقالت و ماه ملاحظه ما خرمتر احمد مصون از وصحت محقق و احتراق

نظم

دوش از جناب آصف بیک تارت آمد که حضرت کرمیت عشرت ایتارت آمد
 خاک وجود ما را از آب باده گل کن ویران سرانی دل را گاه عمارت آمد
 مضنون کلام و مصلحت اعلام آنکه کتابت پر کفایت که این مخلص غلص الاعتقاد صافی الفیة و الیقاد
 را بان سرفراز و ابراز نامی و ممتاز فرموده بود و در بطریقین آیات بهترین اوقات شرف زور
 از زانی فرمود امید که بهین منوال اشتغال ارسال برسل رسایل نموده باشند تا رالطه مودت
 و ضابطه محبت جانبین رطبی و منطبی از سر مایه معلوم بوده باشد که چند نوبت بنین حرف نیز رسایل
 برسل نموده شده غالباً شرف مطالوعه شریف تشریف نیافته باشند و اگر نه سر و ارچندین خطاب بر جناب غفر فرمود
 نو باد و تصدیق نشد

مکتوب دوم از دهم

اعلام درگاه علم پناه و اراث میراث نبویه خبر احادیث فاضله و فایده صهارند فنیق فایح الوباب محقق
 بانی بنیان معقول واضح وضع فروع و اصول چنانست که فایده مایه مناب اسلاف آشنای خبر ممالی
 خواص خبر نمائی رافع زایات یقینیه شارح آیات و سبیه

بیت

علم تو چراغ نسل آدم روشن شده آدم از تو این دم
 حلال مشکلات ترجمان مصلحت بان علوم دانای سراسر ای مکتوم

بیت

علم محکم تو بر بام سموات شده قدم قدرت تو تاج مبابیه
 آنکه چون بختی و تصدیق نیاید که ذات بابرکات آن عالی صفات مع جمیع برادران و اخوات قرین
 بصحت و تمشین بساطت زبان بیان تبریم شکر که اری این و نشان متریم باشد و بیان زبان به ترجمه
 سپاس جهان مترجم با بران جهت تکیه خاطر عزیزان مجموعه غمخیزان و مکتوب فرست ناما بنصوب العا

فرموده باشند نهایت سرور و غایت سرور در این آوان دست خواهد داد که تبدل دوری بخنوی
خواهد افتاد و دیگر نمیش آنکه دو کتاب یکی از آن مطلق که در علم معانیست و دیگر در فقه فتاوی محتاج
الیه برادر زاده کان الجمع الفضایل و احسن الخصایل اند بر دست مرسل رساله ارسال فرموده باشند
و اخبار انجائی من قبل الوجوه شرح و لطفاً مرقوم فرمایند و هر امری که مناسب اینجانب باشد با مقرر
فرمایند لا یمکنی از تبدل به یکجا نماندند زیاده موجب اطلب است

مکتوب سیم و نهم

ملاحظه فرمود فرامی مراحمه مرحمت نما مکتوب مرغوب رساله از سلوب کاشف الکروب حجت خال
نجر احوال سومیة آن محقق کمال بهمان لایزال شامل اخبار حجت ذات ملک صفات قدوسه علماء آسمه فقه
موت اللغو انتیج الکبر ایضاً مضار علوم بانی مانی منشور و منظوم حاوی وادی مصلحت و عدالت
باجی رسومات کفر و جهالت مبدیة مضار عقلیه فشرح مشکلات تعلیمه مبرر الحلال و الحرام یکانه فی الکلام
مشهور جهان منظور سلطان فلان لازال و هر آمدید آفی افزاین که این عباد صادق
الاضلاع کامل الاخصاص با آن مشرف و معزز فرموده بودند و در الطیف و ان و احسن زمان پیوست

مکتوب چهاردهم

میت

سپاس و حمد یزدان را که بعد از مدتی باری رساند بیدلی چون من بکتاب چو تو باری
چون مضمون آن بمفهوم مقرون گشت آینه دل از رنگ غم زدوده آمد و مرآت جهان از کدورت
هم حیل فرموده شده و سید فرحت و وجهانی و ذریعہ رحمت و کامرانی آمد و بعد ازین نیز بر همین
تمیز غایتی نیابت و رعایتی بی نهایت فرموده باشند که بموجب تنقید معانی مودت و
تجید ارکان محبت خواهد بود و دیگر مطلق که طلب نموده بودند بر دست مرسل رساله بیکره چرد و
مرسل شدند تا معلوم باشد و دعای بسیار و ثنای بسیار بخداوند زودکان اخبار را خواهد فرمایند عا

مکتوب پانزدهم

فک عذالت و سماء حکومت بگویند کوب ذات بر حیس صفات رافع را بابت امارت و عدا
 قانع بنیان فرقه جهالت بین الحلال و الحرام حکم الحی بن الامام

قطع

اسی آنکه ز صغیر زمانه حکم کرده عبارت جهالت
 اسی آنکه امور جمله عالم سجد بترازد و بی عدالت
 محیی عدل عمر حاجی جدول کفر مؤسس اساس دین میشد مبانی یقین مدبر او شرح معقود اصل
 و فرع مروج شریعت غرام و جفت زیر امور و ابلیس مشیعی ملائق

بیت

کوب عدل تو بر چرخ عدالت گردان شرح حکم تو منور کن جسخ مردان
 نهمان ثانی نهمان ممانی مکر و اوج عبارتت از دین زکی او سراج و اوج اشارتت از وجه صفی او

ششمی

علم تو علم میان عالم حکم تو حکم بر اهل آدم
 آدم شده انیدم از تو پیدا حق تو بجهان نهمان مبادم

محرر علوم مظهر مکتوم شارح آیات شریعت مادم مبانی بدعت قاضی زمان عالم او ان حضرت
 فلان لازال قضاء احکامه بکاتو شرعنامه منور و مشرف باد مخلص واضح الاعتقاد در محکم اتحاد
 بشهادت القیاد اثبات دعوی و داد میکند و غذا و عشا و مکره و مسامعای خود را که موصلت احباب
 و محالبت اصحاب است دعا ینما ید و زور حال و در خور آمال است که علی الاستعجال اخبارت را
 بابرکات مع حبیب ذی البرکات و العصبات کاه کاه بل ماه ماه مرسل فرموده باشد مکر و سبیل خاطر و
 ذریه سکینه سینه بیکینه غایب و حاضر نبوده باشد و اخبار اینجاب من اکل او جوه بخیر گذران است
 و همه خورد و کلان نسیم و دعا مخصوص میدارند ماموت که بدرجه تسبیح افتد

مکتوب ششام و نهم

نظم

قاصد رسید رکنه با ساخت مشکبوی
 کوی ز کوی دوست سوی مانند روی
 بر سویی می وزید بهی عنبرین صبا
 از بوی مشک ساخت معبر مشام ما
 بجزیره از محزن نیاز سر مایه فرحت
 یعنی کتاب خوش خطاب علی الجواب بر جواب
 از خطاب عدالت ماب حکومت پناه شریعت
 دستگاه نایب مناب عبرت مصلح میان کفر و ابی
 دلالت شریعت حامی حدود و ولایت
 اقصی الفضائل عالی درجات همان ذات عمان صفات مروج
 شرح رسول مشرق مقول مشهور جهان منظور نیروان
 فلان لایزال حکامه نافذ فی العالم با ثبات قوله
 دخل بر مثال بجلی که ضمیمه را بر زمان
 مستقبل از جان ماضی خبر استقبال بخشد و دیلی که بر مدعای
 قبول استدلال نماید در شریف ترین زمان و خوشتر آوان
 عادت ایراد نمود

بیت

همچو طالعوس که در باغ جهان درخ نمود
 رنگ عم از دل تنگ بهنگی پاک زدود
 چون مقدم او معلوم گشت و اخبار صحت ذات
 خورد و کلاسن اوضاع پیوست شکریه و حمد بجا آورد
 احد بجا آورده شد امید که بعد ازین بر همین
 منوال احوال مثال فرموده باشد که موجب نشکین
 جهان
 و سبب فرحت بکنان بوده باشد زیاده متصدع نشد

مکتوب به خاندان

حضرت عالی مرتبت فارس مزار ناسوت تهنه ار عرصه لایف نامی میدان جبروت سامی و یوان لایحه
 پیشوای کبرای عالی مقام راه نمایی صغای خاکسار منور کنند و وارث نور که امانه کاشف که اسرار کشف مقامات
 صیقل که و رات ظلمات آئینه که امت مزین آثار اشرار بهدایت امامت مرشد زمره ملوک با صبح فرقه
 ملوک کاشف کاشفات غیبی حاوی معاللات لاریبی جام حیان نمایی پیشوای با صفا تحت نشین ممالک
 هدایت قاید بهجوران ناظر منظور ان فاتح محرق مسموی کامل فتوحات دنیوی و اخروی مورد مراد و مدد
 منتظر استقاده و متعینان شیخ امین البقیه او لیا منح الهامات مرجع که امانت مظهر علالات مطرح مالات با و محب

خلاص الجب که منطقه اتحاد بر میان جان بسته و در محل یکایکی منظر انخاست روز و شب شکسته وقت یک
 بزرگ انوشی غم داده و بی کیف و شاد در خوشنما سر تفکر بر ساقهای در بر نهاده مترصد قاصدیت که قصد
 با اینجانب کرده نسخه دل را بشرح اخبار و اشیای البرکات مشروح گرداند و منطقه و اقدیت که باین موعود
 نموده سینه بیکدیگر را الفتوح اتوال آن بهمان مفتوح سازد که مایه سرور و شادی و سرمایه فریج و کامرانی
 و دجهایی تواند بود بنا بر این باید تواند توانی با رسال عیانت غامبه عالی سرفراز و مهتاز فرموده باشند
 و در اوقات سحرگاهی از درگاه حضرت الهی قبول دو جهانی اینجانب جهانی استند عاموده بهیاد زکام
 عرض انجام اعلام میرود که برادر دینی و نجیب یحیی فلان بخدمت خاص مخصوص شده اند و میخوانند که خود
 را در سلاک بردان خاص منسلک گردانند طیف به التفات عالی ساخته و سایه حرمت برفرق
 ایشان انداخته فرقی فرقی در شرف قدم ایشان سازند و نایب مناب محب کامل المحب دانسته اند
 هر چه نوشته و بهتر نوازند که موجب بنده نوازی و سرفرازی اینجانب خواهد بود زیاده تصدیق خلاف حضرت

مکتوب بیچشم

آفتاب جهان تاب خطاب و ما به کتاب عاینتاب کتاب حضرت مرشد الارشاد مادی سبیل الصدق الهی
 و مومن ارامت فراخ را امت صاحب یقین فد الغر و التملین و ام آثاره که از افریق هر دو خاوار مطلع
 صدق و صفای ارتقا یافته بود کاشمش بن السمانی حین الاستودار جمع احبا و اصدا جلود جهان خافیه بود
 بیت

شکر این در که ماه و مهرت از انوار داشتی جمع یاران را چو نور خود پیر از انوار کرد
 موجب وسیله فرحت دلهای دوستان و قلوب محبان گشت و مضمون او بصدق مقرون آمد امید
 که بهین منوال ارسال مراسلات تو اتر و تقابا فرموده باشد و از گوشه خاطر دریا مانده بهیون نموده
 ناسازد دوستی جانین مسلل باشد

مکتوب نوزدهم

بزرده عرض ثایب منیاب پدر بل عین کوهر چراغ دو دمان سراج و بلع نمادین پدر شهنشاهان عالی

مکان برگزیده حضرت رحمان سایه صغاری و کبار صاحب دستگاه برگزیده درگاه آله ولی النعم حضرت
عم دایم نعمانه عرض خود محروم میروند که انوات اینجا می بین کل الوجوه بخیر گذرانت عرض که اخبار
ذات معالی صفات مع ذی الرحم والعصابت در وقتی از اوقات بل که بر ساعتی از ساعات علمی
فرموده باشند تا لکین خاطر مسکین و دل حزین کرد و گاه گاه بل ماه ماه هم از احوال باطل فرزند
دور مانده و دیوان ده رانده خبر دلورده باشند تا دس صفر ختم شد بالجبر و الطفره

مکتوب بیستم

فرزند بلند سواد محمد ابرجد برگزیده و پندیده قره العین بل عین الانسان و النان العین بیستم
و چراغ جان راحت روان حسن الخصال عظیم المثال منور الظهار ملک متعال پرچمال اسمیه کاشف المس
فی وسط السماء و القمر قطع علی العلاء بر مظهر است و اند که کتاب شریف و خطاب لطیف که برید
برید دارد و نموده بود در اوقات حضور و آنات موقوفه السز و شرف و رود مشرف شد و مضمون
محبت مشون فقر و ن بسکون بطون کشت و الحمد علی ذالک النعم و الکرم و باید که بعد ازین نیز با رسال
تقصیر نماید و ترسل رسالات مجدد و قریب نماید

مکتوب بیست و یکم

بیست

فصاحت زلفه فصاحت هویدا طاعت ز رز طلیح مبین
مشهور زمان بطیب الحان حضرت فلان الازال حفظه را بعد از دعای بیست بار اخبار بان برگزیده
اخبار جهان میروند که چنین استماع افتاد که کلام ربانی در باره پیغمبران علیه السلام معجزه است سبحا
رتبه بیست و نوبت و آراسته با قول چهارده روات آن کان کلمات دارند اگر لطیف عیم خود و
روزی به تلاوت عنایت خواهند فرمود از غایت لطف و نهایت انب بدیع خواهند بود و پاره زینید
بسکه چهار گوشه دار ضرب احمد یاد از زروق که هر سال بتوشه فقر صرف نموده می آید مقدم داشته
آمد چون برنی بود آوردن عدد آن بلفظ پاره مناسب نمود تا معلوم باشد

مکتوب بت دوم

بیت

خداوند ابلیسی جاودانی هزاران سال بادت زندگانی
 عزیز کبر و تجارب مطلوب یعنی مکتوب نادر الاسلوب مرغوب القلوب که این دعاگوی یکینه و
 دولتخواه دیرینه را با آن سرفراز و ممتاز ساخته بودند در بهترین آنی خوشترین زمانی شرف و توفیق
 از زانی فرمود مضمون او بخوبترین وجهی روی نمود بعد از تقدیم شرائط عظیم و تکریم انهای راسی صواب نگاه
 اینکه امری که این مامور را با آن امر فرموده بودند حواله بختار الله که مستحق اعلان اسم است نموده اند
 من بعد نیز قریب امری که مناسب اینجا باشد آن مامور فرموده باشند و دوران حضور را با الکیلیه
 دورند اند و مضمون اشارت بصحت مقرون گشت و بجهت خود و کلان روز و سبب این دعاگو کنند

مکتوب بت و یوم

بیت

چندان بان که خرقه اُردق کند قبول بخت جوانت از فلک پیر زنده پوشش
 برافشان عمر بلکه عمر کوهر عباسی شمار روی گیر امت بروشنش نامصب علم دین و او و الحان
 بکلام متین قاری آیات مینات کلام الله شاکوی بارگاه کاه و بیکاه رفیع الدین خطیب دایم خطابت
 بعد از غایات بشمار معلوم نماید که هر چه واجبیاد بصورت نامتناهی خطبه ناکره بعبارت و دیگر ادانماید
 و مردمان را در تحریص بودند ابهت امونماید و وجه مدت معاش خود را سال سالانی تکالیف دلیو
 من کل الوجوه جمع کند و عمر خود را در دعای جاندرازی درگاه و مواظبت بارگاه صرف نماید و آنچه
 بنام شما اصدار ساخته ایم عقیب کتابت خواهد رسید و مضمون آن اینکه علان دلوانی میباشد و طیفه من الله
 را فی وقت المعود بلی تکالیف و اغراجات نوی رساخته باشند و در این باب پروا نخواهد داشت

و اجمال نور زندگانی تاریخ فلان

مکتوب بت و چهارم

پیشرو صیقل مومنان مقدمه عسکر مسلمانان فراول قلب کبراه اول موبک عظامتون دین رکن متین قاید
 همجوران را شد دوران امام فلان دادم امامت بعد از تبلیغ شای بیغایت و دعای تمیهایت اعلام
 آنکه بعد از آنکه بایشان تخیض نامیده نمودیم هر چند مایل بود که رفت از عدد ده که شدند بنا بر این اگر
 امکان باشد برای مصلحت چند روز اقامت نموده باقی حاکمند

مکتوب طبت و تحبم

قمری آواز مغری سازد و دلجان خوش بیان بلبل ادای مصلحت صد ا
 بوفتی که قمری چو قمری نواز د ز سوز گلشن دم نوحه سازد
 طپور از هوا کله بر سر به بندد و خوش از پس و پیش پیش بنواز د
 ای سینه بکینه نجان از آواز دلنوازت در خر و خش و اید ماغ پر داغ دوستان از ادای صد است
 مدح و شش و ایراست شمع جمع استبادهای تسکین قلوب فقر و اخیارم خاطر مردمان مغری فلان دادم
 قرآنه بعد از دعای مجبانه و شایانی مخلصانه از تحت شیرین کلام اعلام میرود که بتاریخ ثانی ربیع الاول
 قرار بارعام مولود صاحب القرو و الجود صلبوا علیه الی یوم الموعود است بنا بر این آن اطمینان جان جهان
 بی ترصد داعی و بی ترقت ساعی خود و شمع جمع یا مدان و قره العین دوستان را ان باشد غایت سلف و زری
 و نهایت بنده نوازی خواهد بود و زیر که مخلصان این جانی

طبت

همچنین تا برون آئی

بیمه کجاست تا چه فرما می

مکتوب طبت و تحبم

کان کرم خوال هم زافع ریح و الم امس حمیر الجلیس بر ادرم فلان بعد از ترشح دعا و ترسل سبایهای نامی
 جبهان نمای آنکه مترانجه نامی و ملاطفه کرامی که بآن تعلق فرموده بودند بهار در عین خزان و یا چون بهار
 مانده بر سر تشنگان در بهترین آوان و خوشترین زمان ظهور دولت فرمود قدومش را تقدم استقبال
 و ورودش را با قدم بطلان تلقی نمود بشرایط عظیم و رسوم تکریم بجای آورد و شد

پسیدیم و بر مردک دمیده نهادیم پیچیدیم و لغوید دل سوخته کردیم
مقتولش بعد از مقرر شدن کشت غرض در وقت موعود

از دیده قدم سازم وایم بر تو سرانه عجب پروا دادم و بهم بدر تو

وولت عادام الى اليوم القسام يا و

کتابخانه

جاءني الحرم من الزبيرين المباركين اليك من مجاوره وضر رسول معترف استنانه قبول مقبوم سده وبتيق
صاتها الله من كل في عميق زياره خطيره عليها طاقف مقبره عظماء
حجت حجت از زبان مكدشت:

شرف مسلمانان حاجی نفلان دام حج بعد از خلوص تجمباته و اخلاص و دستنامه معلوم نمایند که چند نفر
زراعت که عددش هم در آخر لفظ مبهم مضمر است بدست مرسل بر ساعه نمود و آمد تا معلوم باشد و امید
که کاهگاه بلکه ماه بجا و در اوقات حضور و انات مخور السرو و زرد کاه رب الغفور و سبکی مهجات
و سایر حاجات اینجا ب استعدا نمایند و الله اعلم

طوبى

در یافت معدن شرف خوان اول کان کجانی ابر که بتش کوه بدخش سایه صغار مایه کار خلاصه
ابرازیخه اصرار نامی جهان حضرت فلان دام جوده را بعد از دمانای بسیار و سختی میثا را اخبار
آن پسندیده اخبار میرود که آن کان کریم و خوان نعم محب جانی و دوست عالی مکانی تعمیر میاشند
باد و داد و عاید محب نماید و اد که او خود در بحر یاقوت جهان غرقست که بهیچ وجه فرق بین روی
و آئینه تصویر نماید و مسلح که لطف نصیب وی همین عدد حروف اقتباس باشد باصوات بیت
و بر همین منوال حال کمال علی طریق الاستیعاب ارسال ارسال است و تحت ذات و جسم اخبار

فرموده باشند و یکبارگی در ماندگان وادی استیانت را سهو ننموده والد دعا

مکتوب بیست و نهم

رکن الاسلام مدلل الکلام خیر الاحکام معنی افزان قوی البیان بین القصات یس القصات نافع الحق
حاکم الحق روایات عبارات نصیح البیان حضرت معنی فلان دام قوی را بعد از عبودیت بسیار
و خدمت بسیار عرض خود معروض نموده میشود که چون قضیه معلوم بدالوالت بوده شد حکم قضا
و امر قد سر بیان بر آن رفت که محضر محضره مفتیان سپارند تا روایتی که بر قضیه مذکور رض قاطع و
حجت ساطع باشد ثبت نمایند باین محسن المطلق بر آن مطلق التفات تمام توجه فرموده
روایتی مرتب سازند که این قضیه سرانجام یابد که ابرش عند الله ضایع نخواهد شد

مکتوب سی ام

محبت انجام مودت سرانجام مشهور جهان معروف زمان دام شجاعت را اعلام آنکه شجاعت
استوار دودعی علیه را رجوع بحکم علیه شریفه نمایند که عقیب شاد و عین محضه شاد حاضر نمایم
و بالتفات تمام بهام با تمام رسیانیم والد دعا

مکتوب سی و یکم

معدن الحق و اذن المطلق بین الحلال و الحرام مشهور انام مودت العام خیر الکلام مصلح الاسلام
نیزه حضرت فلان از خلوص و داد و خصوص صدق و سداد از محبت کامل الاتحاد و
رای رسوبات نمای آنکه چون بنای محبت و پایه مودت تنظیم بود بنابر آن معروض نمود که معلوم میشود
عاطلان خاص و کار که از آن با اختصاص در یکی از وزن سبکهای فلان نقال که و کان دار محله انجانب
باشد قصوری ظهور نموده که موجب کسوری بوده غایت احسان و نهایت امتنان آنکه بنظر اشراف
مشرف فرموده هر چه خاطر اعیان اثر بر آن رود محکم نمایند که نسبت باین جانب خواهد بود و الوعا

مکتوب سی و دوم

محبت دیرینه و صادق بیکیه رافع اعلام اتحاد ماست و این صدق و سداد محبتی مبالغی الیاد را بعد از

شایسته و دعای بنیادین مبنی گردانیده میشود بر آنکه چنانکه مامول از قبله مقبول و شرف
امته الرسول صلا علیه و بعد از این نیز بر همین تمیز بجا طه مجانه و مراجمه و دستا نه
سرافراز و دلنواز فرموده باشند والد دعا

مکتوب سی و سوم

ربیاست پناه کیست دستگاه معبد الوتوق مرسم رسومات السون نافذ الاحکام مجهود خاص عام
مرتب رابطه بازار مصلح کار کم آزار

بیت

ای ز بارت ز رویه پشت بکشت حمایه بهر تو حوران ز زلف خراف پچان بافته
مطلع الزمان حضرت فلان دام ریاسته و بعد از دعای طوارق شایسته نامی رود که داعی دعا
و ولتوایی که ساکن جامع شاهی است بر نام و شام بلکه علی سبیل الدوام بنای انتظام عمر آن عظام از در
گاه ملک علامت بخوابد بنا بر آن آن کان سخاوتمندان و فاسی تمام و کوشش بحد و انجام نموده جهته مدد
معاشرت وی بر روی در دستگاه فاس تین فرموده بودند حالا معلوم میشود که گاه بگاه ماه چیری بوی
نمیرد چون بجناب محب و میرینه و انخرد و عا لوی بکینه بود و بنا بر آن جهته بهبود جانبین تصدیق ضرر
نمود که دو حکمیه جهته تحلیس معیشت وی در این فرمایند و از کرم عام و لطف فی انجام خود محروم نماند و ایا

مکتوب سی و چهارم

بیت

ای نام تو دم در دستم کای از در که الهی یابی بر آنچه خواهی
محب جانی و راحت روانی نای جهان حضرت فلان دام محبت را بعد از قبول دعوات و ترسیل نجات
اعلام کل کان بحال و مرجع مراتب فیره که ملاطفت مر خوب و مراحمه مطلوب که مصوب یعقوب بر این
محب از زانی فرموده بودند بوصول بویست و بمغوشش بوصول انجامید و بعد از مضمون فرست مقرو
خودش استقبال نموده بر حکم فرموده استخاض داده آمد و عنان حواله قبض و بلطش کف خاص گرفته

شد تا معلوم باشد والد عا

مکتوب سی و نهم

صاحب السجاده مایل العبادۃ قبله مریدان کعبه سیدان نایب صاحب قطب الاقطاب
تولیت میناه معرفت و شکاه جانشین پیر افتاده غامی و شکیر

بلیت

ای پایه جلال تو بر فرق فرقد بین و می طلعت جناب بر خلق فرض عین
المکرم تکریمات الباری حضرت سید جلال بخاری دام توفیق بعد از تقبیل زمین خدمت و تسلیم
آستانه عبودیت مرید کعبه و خادم دیرینه متکلف سده کمال تیاج محمد جمال بذروه عرش غرض
خود معروض نمیدارد که چون این خالص النیت صافی الطینة یکی افاضان درگاه و خادمان بارگاه
است و دایم الايام والالیامی مقیم آستانه عالی و متوطن سده معالی میباشد بنا بر آن آفتاب جهان
و کعبه مهان فروزی بزرگ مبرکه که سرمایه نایل آمال و وجهانی و پیرایه اقبال و کامرانی است عنایت
فرمایند تا فارغ البال فی کل الحال اشتغال در دعای دولت و اقبال سیر حال نماید و در اوقات بحر
کاهی از درگاه الهی جهت اجابت آن سوال غرض مدکاه مخصوص بازگاه مخلص دیرینه خواه بیکینه
که اسم مشهور من مسماء معلوم دانند که فروزی علی السبیل الانقسام شمت پذیرفته باشد مقدر خواهد
بود و در وقت ادای جمیع صفی و کبر اظهر خواهد نمود و الله اعلم

مکتوب سی و دهم

قدوه عاشقان اسوه مازنان محرم مایه سوز و کد از فرشته بیامان طیر کوی با صفا عاشق با وفا
صاف نوشتن وحدت کوش متکلف زاویه قدس سترومی زاویه انس صاحب حالات
کائنات سرور عارفان حضرت فلان دام صفاته بعد از زوال و احوال دعوت و محافل تعالیم معروض
نمود که چون نه بده الاقران فلان خود را ملازم آستانه آفتاب کعبه مهان ساخته اند بامید آنکه
جبرئیل که از جام مالامال در دستان چک و بار فروزی نظاره که از کاس فیض فلک اسرارشان فرو جود

در کام جان وصلی روان گذر باید و جریان پذیرد

بلیت

بر بوی آنکه جرعه جانیت بهار رسد در مصطفی دعای تو هر صبح و شام رقت
بخا بر آن جان جهان و روان جان نظر شفقت بر بجانب دشته القاب تمام و مرحمت بخند
و انجام در باره ایشان فرمایند

مکتوب سی و هشتم

احوت شمار قربت و تارکان محبت مودت اطمینان جان آرام روان حضرت فلان
را بعد از تقدیم تو اقل دعا و ترصل و احوال شادانهای رای صفا غای آنکه بلا طعمه آن مجمع الطاف و مرکز
دایره اشفاق مطلق فرموده بود و پذیریدند و مضمونش بخت انجامید غرض چنانچه نامول بود و بوجوه
پیوست و باید بعد ازین نیز بر چنین تمیز سلسله دوستی مسلکی دادند تا تسکین خاطر شفیقه مودت
و دل کالیفته محبت کرد و

مکتوب سی و نهم

با هر خامی استیاضه صغیر او کبر القمان نشان ایر سلطو بیان بقدر طایر زمان سوار طراوت او آن جالینوس
در هر فیلسوف عصر

بلیت

پنهان بزمین ماه مقنع ز تبیینت خود همه با طاعت بنهند امر بزمینست
اخلاطون خداقت بو علی بصارت شافی دم کافی قدم واقع الم رافع در دو خم مسیح
کلام مخرج با نام حضرت فلان و ام حکمت را بعد از ابلاغ دعا و ارسال شالها میبرد که چون مدلول
از بیل بود که اصلا در بین شما هیچ تاوه خزارت نمی نموده امر و زمری است بنا بر آن با وفات
کمره ویس را ندلول ساخته موافق طبیعت ترکیبی مرکب داده فرستاده خواند شد قطب رصد بند شاهی
کشای سعادت پیوند مرکز دایره احکام کاشف ضمیری ای ایدم هر سپهر شرف ما هتاب جهان تاب

بحیثیت کاتب حیات نمای طبقات افلاک رازدان رموز تحت سبک خاک ۲۶

بلیت

ماه حکمت علم بچرخ زده عالم از نور خود منور ساخت
جناب کتای اسم نامی مشهور جهان منجم فلان دام تحمید بعد از تحیات بشمار از کردش کردون
دوار اخبار بان خلاصه صناد کبار میرود که چون دی غزم سفیرم بود که متعلقان مقصدی این غرض
گشتند که امروزه منزل در برج عقرب دارد و از طریق طریقه مسرور نگردیده است باین قید موسی
رفتن در توقف افکن پس میباشد که دهن مستقیم زمانی بر آن کاغذ و قتی از اوقات و آلی از آنات
استخراج نموده فرمایند تا عمل بر آن رود امید که منون منت گردانند و منون عنایت خود دانند

مکتوب سی و نهم

برادر دینی و محب یقینی کامل الاعتقاد صادق الاتحاد میان الهدایه بعد از تخصیص دعا و تبلیغ شتبا
منتصص دانند که حسب الفرموده عمل نموده و قتی که متعین کرده آمده است باید که در عین الوقت خود را
از خانه بدر کنند تا عقرب الایام مراجعت بحسب تمام خواهد بود و الله اعلم

مکتوب سی و دهم

بلیتی زمان فیض آوان محرم سرایر سلطان واقف رازدان تحریر کامل تحریر صافی الضمیر کافی الدبیر

بلیت

پرداشی که دزدل دفتر نیامده است و از دهریر خامه تو بر سر زبان
بانی انبیه عبارات و کلام عظمی اسرار روح و قلم انیس و زرا جلیس امرایح اللسان صرح البیان کانه ال
انشاده فلان و بعد از تبلیغ قوافل دعا و ترسل رو اصل ثنائیهای مشکل کشای و ضمیر کیستی نمای
از محب با وفا و مخلص کامل الصدق و الصفا آنکه چون فرماين قضایه قدرقدر را بشود و در باره برادریم
مجدید اصدار باید غایت خودت و نهایت محبت آنکه کلمه که به غای اوج و پیا و کلیه انوران اثبات
باید که حرفی که غرض شان از این معروض نجابت معروض داشته نوشته باشند که خود وکیل مطلق

از جانب ایشان کشته بسی تمام و تجد اتمام مهام با انجام رسانید و اینجا را محزون است
و مرزبان عنایت خود و ایند آفتاب نامر مشکین شهمه و ما کتاب صحیفه نیر لطیفه جناب
فضایل باب شجاعت دیات مهبت الکتاب برادر م عبد الوهاب لازال شجاعت که
از مطلع اقبال و مشرق اجلال طالع و شارقی شده بود و در بهترین آبی و خوشترین
زمانی جلوه نور و مجله سرور ظهور فرمود و در ملاحظه آن در مقابل بر صحنی فرخی و نبوی
هر قطعی لطیفی روی نمودند از تقدیم شرایط مودت و ترسیم رسومات محبت
اعلام النظام می رود که اشارتی آن مشیرتد بیر مملکت این فقیر راه آن مشارالیه
فرموده بود و بدو توضیح انجامید بسی تمام از انجام آن مهام میان غم بدست جرم
بسته آمد و در انعام مرام بر سبب راه ترقب مترصد نشسته که چون این مهمم رجوع به
ایجاب نماید روانی آن را بجان آسان نموده آید باقی خدمات را مترصد

مکتوب چهل و یکم

حسان ثانی سبحان زمانی جبر جہانی خسرو ملک فصاحت مهر سپهر طاحت صراف بقود
حکالات نظام لالی ابیات صاحب کلمات شریفه ناظم اقبیات لطیفه شمع جمع فضلا سراج
و تلج مجمع عقلا بانی ابنیه مشور و منظوم مفتاح درامی علوم نایب مناب عراقی میسر را
مومن فراخی دام اشعاره را بعد از ترفع دعا و تقبل شایانهای ضمیر غیر احوال نماند
خاطر خیر انعام پذیر عیب کشای از حجب بیدار و مخلص با وفا آنکه معلوم ملازمی باشد
که در حین اتفاقا که مجموعه پر ضد مجلس استاد دست داده بدروه عریض آن قبله کبر او
کعبه صغرا عرض خود و مودض نموده بودیم که غزلی که مشتمل بر تاریخ اتمام بام باشد قلمی
فرمایند که دیدنش را دید نامزدیم دیده شمارند و مجموع خواص و عوام در بام و شام
ایل علی سبیل اله و انم و روز بان دارند حالا خاطر فاتر به آن مترصد است و دیده
ثرب در تعانت خواهد بود چون درین غل مدتی بتولید بد فوی نهاده است

مواضع بخیر باد والسلام

مکتوب چهل و دوم

مجموعه راز مخلص کار سازایش دوست نواز جلیس غم پر د از شخص درگاه منان حضرت
فلان را بعد از روابط شاه و خطایف دعا اعلام آن برگزیده خاص و عام آنکه خدا میگرد
به آن این مخلص را سرافراز فرموده بود و در روز و شب بصورت ورد ذکر داشتیم فاما
چون حادثه حدوث و واقعه وقوع یافته بود درین مدت احوال روی نمود انشاء
لغالبی تعاقب کتاب از عهده معهود برآمده ارسال خواهد شد و باقی خدمات را مستحق

مکتوب چهل و سوم

شجاعت پناه بهابت دستگاه سپیدش زمان تهن آوان رستم دوران بهرام نشین
اسفند پارس شوکت فریر عظمت

مثنوی

گرفته ز تمشیر او شیر کوه ز پیلان رساند به پیلان توه

ز حمله که آورد و در روز کین

زمین آسمان آسمان شد زمین

سلحشور میش روز نامی میدان حامی بلدان خصوصاً محمد زمان دام شجاعت ز بعد از تکریمات
بیار و تعظیلات بشمار محکوم گردانیده میشود که فردا وقت بام با ساختگی تمام بصوب ولایت
جام توجه نمایند و آف بدسرا انجام را کار به اتمام رسانیده بسیر ولایت کچه بتار و
و سراسر کفار فجار ملون را با خاک برابر سازد و در این باب مدح و نعت و ایند حکمان اندازد
و بعد باز سرافراز تیز باز که بغلوهای کرانی شک کوه فوج دشمن در روز جنگ پیک
گرداند و بضررهای تفنگ جهان تار و تنگ نماید

بلیت

بفرستد رعد که داند چو روی دشت کویت
سرکه بر زمین افتد چو پا در جنگ استاز
زبده آتاش فی احد و در آن فلان معلوم داند که بتاریخ آخرین رسد الاول غنم بصورت
فرنگ جرم است باینکه چاه من شوره دوباره و بست چمن کو کرد مقصد و سیزده من غل
اکبر علی طریق الاستیصال میسازد و آبها و تنگ که بدان بر پشت پیلان جنگ توان
کرد مرتب و یکجا نموده در فلان میدان حاضر میزند تا محله آن گرفته آید و در کار خود
اهمال ننماید تا سزاوار رعایت شود و از همسران ممتاز و سزاوار فرزند باشد

مکتوب چهل و چهارم

بنده درگاه محض بارگاه ایامه روز و شبان باز بهمت و شاهین بهمت بدلبه اعتقاد
یسته و در بهله اتحاد نشسته کلاه خلاص بر سر و قبای اختصاص در بر و از در معلوم
می فرمایم که باز آن قازاندا از دیوزان تیرناز و سکان اهو کیر و دیگر جالوزان
لابین تخیر از خور و کلان باتمای سامان آن گرفته و میساخته روی التجا بصوب
درگاه اعلا آورد که او بی محرم سنجار مجسم است باید که در کار خود اهلان فدر زوتا
لابین عنایت شاهانه و خلعت پادشاهانه کرد و خود را ممتاز از الاقران فی
الدوران گرداند

مکتوب چهل و پنجم

محض بارگاه محض درگاه آنکه خیمه اعتقاد را در میدان صلاحیت بر پا کرده است
و شاه میانه اتحاد را در صحرائی اخلاص سر میالانها ده و قناعت عقیده در صرم
واری کشیده و سراپرده و نعلویت پادشاهانه جو دیت تمیده و طباب نیکو
ببارگاه اختصاص بسته و روز و شب بر فریض خانه نشسته و هو الملکرم تبرکات الهیه
میرزا محمد ظاهر اینانماید که در بشهر صفر بتاریخ زیاده روی چادر بصوب بیجان
آورد و باید که بار کیمیا منقش و زینلوه چهای سزاوار در مهرش و سکن زیادهای مصور

و روایتی و پستلها را نام کرم میسازد و در ساختگی میام بسی و تمام به پرواز
 تالای تنهاییات و سزاوار مراحمات کرد و درین باب
 قدغن دانند

ملکوت چهل و هشتم

کامل الاخلاص شامل الاخصاص آنکه کسوت عبودیت گزیده گزینموده و بند بند عقیده خود
 را بر بند خود ادری بسته و مقرضی مثال در قطع قطعه ناموافق تشنه و سوزن و در چشم
 همت کشاده و رشته سان جامه اتحاد خود را پیوند و داد داده و بهو الخیص کبریات افرید کار
 محمد یار دایم خیاطه را بعد از دعای محبت انجام و تحیتای میودت فرجام اعلام آنکه در این
 اوان پرانان و زمان فرح بخش روان کاروان فرایسان روی غنیمت بصوب هندوستان
 نهاده است و یکی از اطراف این مملکت فردوس بهجت بار خود کشاده و از امتعه زر نعمتای
 ششتری و کجایهای جعفری و پد سینههای روی و رو پاکهای سمندری تووه بر توده
 و سقر لانههای ابدار و صوفیهای مواج مانند بخار و پارههای کتان و دیگر اقمشه روی
 نشان بخرای داده بنا بران بآن منظور بوزر کان معلوم نموده می آید که چون احتیاج باشد
 بجایدار خانه باشد محکوم فرمایند تا خودش متوجه شده ملازم درگاه خاص و بارگاه خاص
 گردانیده شود باقی خدمات را مترقبه

ملکوت چهل و نهم

محب افیض و دولت محض آنکه همیشه روی بهت خود را بزرگ صفت من الد مصفود ارد
 و نقش اتحاد خود بر جامه خلوص نگارد و سیاهی ارباب را اقرضی اقبال و بدو رخساره
 کاهی را بون ناری بخشد رنگ آمیزی که صباغ ملک در شاگرد و به
 اسناد است

ملکوت

صباغ فلک با نمد استادی و صنعت

تلمه عیدی شاکر دوزخ خواست مرغبت

المصنوع بصنعة المد العلی المد قلی دام صباغته بعد از کرمیات بسیار و تجلیات بیشتر اخبار
حاکم که ترکیب رنگ عروسک و قلمی بسبزه و نارنجی برید برید این را در فرموده باشد
که غایت و نهایت حملیت خواهد بود و نیا دره ابرهم

نرفت

مکتوب چهل و هشتم

برادر دینی و محب یقینی مایه صدق و سداد مخزن مواد است و او ملایم بسیار
تمیزه تواند نمود و تشدید مبالغی و داد حکم نهاد از مخلص خالص الاحتیاد ارشاد
آنکه مرا همه مترجمه مرغوب و ملاحظه مطلوب که بحسب ایلوب باین صوب القاء
فرموده بودند و بهترین اوان و خوشترین زمان ظهور فرمود آنچه مامور
بود بحصول انجامید بنابران مضمون خاطر نشان ترا کیب اوان مطلوب مکتوب
آمد و آن چنان است که برای عروسک بیارید محض و او را نیم کوفته کرده
در تهراری کنند و اندکی خم دهند و روز دوم در کرباس کنند و تا به حدی
آب بریزند که زرد آب یکی زایل گردد و امتحان به پاره پنبه کنند چون آب
سرخ نماید زرد آب رفته باشد انگاه نیک بفشارند و در آفتاب بپزند تا نیم خشک
شود انگاه شجارد و در میخده نارنج ثار یار کنند و بمانند تا کشته شود و امتحان
آنکه قدری بر آب بریزند اگر اشک در میخده کشته شده باشد و اگر در ته
افتد کشته شده باشد انگاه در کرباس کنند و بیاوریزند و آب او شش جدا
بگیرند که محصل خواهد آمد و این را عود نیک خوانند بعد مرتبه مرتبه آب بیکردند و
بکار برند و چون خواهند که رنگ کنند ترشی لیمو یا زلی یا انار یا غیره قدری

در آن بریزند و بدست زنند چون کف کنند موز تر ششی کم باشد بر ششی اندازند
 تا کف کم شود و آب استاده بماند انگاه کاغذ یا جامه در آن افکنند اگر
 سطر باشد و دوا پس و که نه یکپاس در آن گذارد و عروسک
 لطیف آید و رنگ قلعی چندان باشد که با مز رنگ قدری
 سطر باشد بگیرند و ده با نروده خوب بپارند
 و پاره پنبه بر سر آنها بکشند و بر کاغذ
 شب یا قلعی داده کلن و برکی
 خاطر خواه بکشند قلعی شود
 مهره زنند و بکار
 برند

الحمد لله و المنة كتاب التباخيفه والشارع المعنوي پسندیده و این بر کثیر
 صورت اتمام پذیرفت و این محقق علی نظیر در ماه رمضان المبارک بطریق
 خوب و اسلوب مرغوب بضممتی بدیع بدست احقر العباد عثمانی مطهر حسین
 مرقوم شده بر خطش به خطی دیگر زیباست و هر مکتوبش به قسمی علیجده رونمات
 همین متعال فیاض تا انقضای زمان و زمین این ریاض زمین را که به بار قبول
 دلهای فطانت آگین است تازه

و پایان دلدرد

تمت

TITLE (کتاب اشعری علیہ القوانین)

AT THE TIME



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

